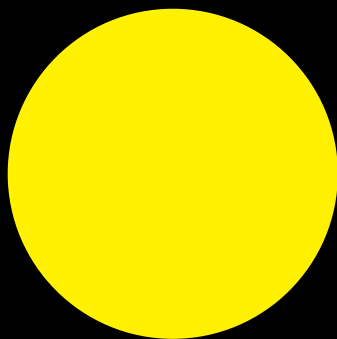


«سیاست خارجی منزہ»

و

چند مقالہ دیگر



دکتر احسان اقبال سعیدی



Chin



«سیاست خارجی منزه»

و

چند مقاله دیگر

دکتر احسان اقبال سعیدی ابواسحقى



Chir

۱۳۹۹

سرشناسه: اقبال سعیدی ابواسحقى، احسان، ۱۳۶۵ -
عنوان و نام پديد آور: «سياست خارجى منزه» و چند مقاله ديگر / احسان اقبال
سعيدى ابواسحقى.
مشخصات نشر: تهران: تنديس، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهرى: ۱۶۸ص:؛ ۱۴.۵*۲۱.۵س.م.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۱۹۰-۳۸-۱
وضعيت فهرست نويسى: فيپا
موضوع: ايران -- روابط خارجى -- مقاله ها و خطابه ها
رده بندي گنگره: DSR ۱۶۵۰
رده بندي ديويى: ۳۲۷/۵۵
شماره كتابشناسى ملي: ۷۳۵۰۳۶۰



«سياست خارجى منزه»

و

چند مقاله ديگر

نويسنده: دكتور احسان اقبال سعيدى ابواسحقى

ناشر: تنديس

چاپ و صحافى: نسيم

نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۹

شمارگان: ۱۰۰ نسخه

قيمت: ۴۰ هزار تومان

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۱۹۰-۳۸-۱

نشانی: تهران - خ انقلاب - خ ۱۲ فروردین - خ نظری غربی - پ ۹۹ - ط ۵ - واحد ۱۰

تلفن: ۶۶۴۸۳۸۳۰-۱ فاکس: ۶۶۹۷۳۸۲۳

فهرست

- مقدمه..... ۷
- آیین فرستادگی و مهمانداری نیکو باید آموخت..... ۱۱
- سیاست خارجی منزه؛ توشه‌ای به قدر وسع از سیاست
خارجی در عصر غیبت..... ۱۷
- پیوستگی با عراق و یک درس برای همسایگی..... ۳۱
- از سرزمین پارس تا کاراکاس..... ۳۷
- چرا حکومت‌ها در خاورمیانه فرسوده می‌شوند؟..... ۴۳
- نسل‌کشی مسلمانان روهینگا؛ از اندیشه الهی امام خمینی (ره)
تا سوکی نوبلیست..... ۵۳
- اندیشه و عمل امام پادزهر عفریت داعش..... ۵۹
- چرا خاورمیانه آرام نمی‌شود؟..... ۶۵
- ایران و ایالات متحده؛ حکایت تلخ‌کامی و شرح جدایی... ۷۳
- رابطه ایران و پاکستان «بی‌نظیر» نیست!..... ۸۱
- برجام تنها یک پیروز دارد..... ۸۹
- از عمو ولادمیر تا سرباز پوتین..... ۹۷
- سیاه مثل اعماق آفریقای وجودم..... ۱۰۳
- ای مه من، ای بت چین..... ۱۰۹
- مسیر در عراق کدام است؟..... ۱۱۷
- این خاورمیانه نیست..... ۱۲۳

۶ ■ «سیاست خارجی منزه» و چند مقاله دیگر

- وزیر خارجه در بيروت، تهران خواهان ثبات ۱۳۱
- برای وزیر خارجه شهید، دکتر سید حسین فاطمی ۱۳۷
- ابوظبی و رژیم صهیونیستی، از پرده برون افتاد راز ۱۴۳
- سوم شهریور، یک اشغال بدون شرم ۱۴۹
- آبه شینزو به آب نگریست! ۱۵۷
- سبوی سوراخ سیاست عموسام ۱۶۳

مقدمه □

وقتی قلم در حوزه روزنامه‌نویسی و تارنمانگاری به چرخش در می‌آید لذت گستردن آگاهی گاه با هراس از فراموشی توأمان می‌شود. این‌که آن‌چه نوشته شده است را غبار فراموشی با خود به فراموشخانه ببرد. باز برای آن دسته مطالبی که تنها برای مبتلات لحظه‌ای و مسائل روز به نگارش در می‌آیند این "سالبه به انتفاع شدن موضوع" قابل پذیرش است اما در دیگر حوزه‌ها دردناک می‌نماید. این قلم که قریب به یک دهه است در حوزه رسانه به نگارش از سیاست داخل و خارج مشغول است، همواره این دغدغه را داشته است که گلچین نگاه‌های این چند ساله را در کتابتی مجتمع برجای بگذارد و به طبع برساند. وقتی تامل چندین ساله‌ام در تفسیر و مفصل‌بندی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به مقاله مطول "سیاست خارجی منزه" منجر شد نیک دریافتم که سرسلسله این یادداشت‌ها را یافته‌ام. پس آن نوشتار محوری را با تعدادی دیگر از نگاه‌هایم که همگی در تارنمای فرارو، روزنامه همدلی، روزنامه قانون و.. بین سال‌های ۹۵ تا ۹۹ درج شده‌اند در این مجموعه گرد آورده‌ام. سعی وافر داشته‌ام که مقالاتی برگزیده شده باشند که رنگ و غبار گذر زمان به بیات‌شدگی آن نینجامیده باشد. این قلم در انتخاب واژگان عنان به خویش سپرده و نه نوشتن از دست دیگری که اعجاز قلم به یگانگی آن است.

□ آیین فرستادگی و مهمانداری نیکو باید آموخت

انسان از باب احتیاج و هم طبع «جماعت خواهش» از همان طلوعش بر خاک خواهان و محتاج دیگری و نوعی از آمد و شد یا داد و ستد با آن دیگری بوده است. در همان روزگار بدوی هم نوع بشر پوستین به بر و رقعۀ نهان کرده در میان کمر راهی سرزمین‌های تازه می‌شد تا یا پیغامی ببرد یا نان و امنی بیابد برای جان یا مردمان سرزمین‌اش. خسرو پرویز شهریار خیره سر ساسانی به گاه گرفتار آمدن در آتش شورش امیران سپاهش خود در جامه‌ی فرستاده به دربار روم رفت و مدد طلبید و سرنوشت خود و تخت کیانی‌اش را باز از نو رقم زد. پیشتر در هجده خانمان برانداز مغول نوع مواجهه امیران مرزدار خوارزمشاه با فرستادگان خان مغول می‌توانست به گمان برخی اهل نظر سرچشمه چپاول و تطاول ایران را نگشاید اما طمع در جان و بیشر مال‌التجاره چنگیزیان خاک ایران را زیر سم ستوران مور و ملخ مغول قرار داد و آتشی به جان ملک و رعیت انداخت که تا سال‌ها لهیب می‌داد و می‌سوزانید.

در جهان جدید که پیوستگی و غموض غریب و رو به فزونی بر زندگی بشر حاکم است و به روایت مولانا راوی سترگ حکایت انسان حقیقت چون آینه‌ای بشکسته و هر تکه در کف کس یا جماعتی‌ست. حشرو نشر ناگزیر و البته مطبوع آدمیان و امرا در قامت دولت‌ها تفسیر می‌شود. مفهومی به نام سیاست خارجی یا تنظیم و ترمیم رابطه دستگاه سیاست خارجی کشورها با یکدیگر حائز اهمیت رو به تزایدی است.

ایران زمین با دیرپایی تاریخی و طعم طمعی که همواره در کام اغیار برای چیرگی و «کنام پلنگان و شیران» نمودنش از درازنای تورانیان تا عبرانیان و البته امریکاییان وجود داشته ناگزیر و ناگزیر باید به دنبال مرام و مشی یگانه و توامان انسانی و جهانی در سوخت یا ساخت با عالم اطراف خویش باشد و بوده است هم.

در این گستردگی آرا و نظرات اهل دانایی، قلم به دست بر این باور است که از دو سرچشمه جوشان می‌توان اساس خانه روابط خارجه ملک را برافراشت و طاق این بنای برازنده را هم بر تربیت بهترین فرزندان ایران زمین برای جلوه‌گری بیشتر در میان و میانه‌ی عالم و عالمیان بود. ایران شیعی با هویت یگانه و راه استوار و چراغانش بی‌تردید در مسیر سعادت ابدی نوع بشرو انسان ایرانی هم به راه تظلم‌خواهی و مشعل‌داری این راه پرسنگلاخ از جفا و باورهای به فرعونیات و اسرائیلیات درون را تا انتها ادامه خواهد داد اما نیکو پیمودن تا رسانیدن پرچم به پرچم‌دار می‌تواند اسباب تامل و قلم چرخانیدن باشد.

به روایت شیخ اجل و رند عالم سوز در گلستان پربهایش باید فرستادگان را نکو داشت که مخبرین و مبلغین بی‌مزد و مقرری مملکت خواهند بود. در این میان اما راه به افراط هم نباید رفت و مسیر محبت را به وادادگی تعبیر کرد و چنان جهانگرد را در محبت مجانی فشرده که باور بهره‌برداری استعماری در خاطرش آید و گمان کند «در سرزمین پرشیا آداب چاکری خوب می‌دانند!» باید نیک و لب‌گشاده بود اما به بها و نه تنها به بهانه چشمان رنگ دریا یا این که مهمان‌اند. دیگر این‌که برای خوشایند و ترسیم نمای کارت پستالی به قامت آنچه نیستیم درآییم.

اینکه نوعی از زیست و زمانه که خودمان هم تنها در اوراق و شهرک سینمایی غربی به چشم دیده‌ایم بر تن هر هرکول و دماغ به تیغ سپرده‌ای را تمبان گلگلی و سبیل آویخته در حال خوردن دمنوش ترسیم کنیم که دیگران خوششان بیاد. آن من دیگر ما نیستیم و پس از چندی با نشستن لهیب‌ها نه آن جذابیت انحصار به فرد را در کنار داریم و گردن فرازی‌مان هم از میان خواهد رفت.

کار بدستان مراوده با دول دیگر هم باید آراستگی و بیان نیکو برازنده‌ی اصالت سرو ممزوج الهی - ایرانی خود را بیاریند اما در تشابه به اطوار غیربومی و افتادن در دام صحنه‌آرایی و ظاهرآرایی هم نباید افتاد که سفره را از نگار پر و از محتوای گوارا به تمامی تهی می‌سازد. دیگر آن که با وجود مشی بازنگری خواه در مراودات خارجه که ریشه در نارضایی از نظم «نایب حسین خانی» موجود و تمنا و تلاش برای تغییر در مسیر کرامت انسان و پرچمداری فروافتادگان اما به سخن طلایی «با دوستان مروت و با دشمنان مدارا» همواره در این سالیان سرزمین ما آغازگر هیچ پرخاش و درشتی نبوده و تیشه بر هیچ ریشه‌ای نزنده است که زیست مسالمت‌جویانه و خیرخواهانه را برای دگران نادلپسند هم پسندیده‌تر می‌داند، حکایت دوستان که خود پیداست در این میان. این ملت و ملکداران هم به حکم گام زدن در مسیر آخرین ذخیره عدل‌افروز الهی برای چرخاندن چرخ به کام اندیشه انسانی - الهی خود نهایت مساعی را بکار بسته و می‌بندد اما این به معنای فرو گذاشتن گزاره فوق نبوده و نیست که حتی در این سال‌ها باز با مواجهه با شیران نر خونخواره نه تسلیم و نه رضا که تنها دفاع مشروع از خود را پیشه کرد نه چون دیگر دل به طاغوت و طاعون ثروت و لذت‌دادگان ویران کردن

۱۶ ■ «سیاست خارجی منزه» و چند مقاله دیگر

داشته‌های دیگران برای نان و نام خود. رسانیدن این پیغام و گشودن قفل از ذهن‌ها با کلید زبان مهم‌ترین رسالت و سرمایه توامان است.

□ سیاست خارجی منزه؛

توشه‌ای به قدر وسع از سیاست خارجی در عصر غیبت

از دیرباز تاکنون مرادده میان آنچه من یا ما با غیر یا آمده از سرزمین های دور و ناشناس نامیده می شد عامل تفکر و تدبیر نوع بشر بوده است. این که آیا غریبه به کشتن چراغ آمده است یا که تنها رهگذر و مهمان امروز و شکرگزار فرداروز است شاید تا هنوز هم یک پاسخ عیان و تک کلمه ای ندارد و در هر دوره ای بسته به میزان آگاهی، باور و اندیشه چهره روزگار رابطه با سایر ملل و نحل تعریف و تفاوت های آشکار و نهان بسیار دارد.

روزگاری رابطه به حیرت و کشف نادیده ها از دنیای یکسره متفاوت می نمود که مگر ایلغار و خبر به قامت سفرنامه یا حیرت نامه، به سبب گیر و گرفت های اسباب ارتباط بیشتر هم مقدر و میسور نمی نمود. آمدن از سرزمین های دیگر هم در بیشتر دفعات به هنگام گرسنگی یا سیری مفرط رخ نشان می داد. یا صحرانشینان چابک و منظم برگرده اسب عزم سرزمین نو و غله نو و بیشتر می کردند. در و بر مسیر هرچه از آدم و بنای برپا می یافتند یکسره راهی عدمستان می نمودند. آینه تمام قد این معنا جهانگیری مغول و آنچه بر نشابور آوردند که تا همین اکنون هم تمثیل است. جهان که نوتر گشت برآمدگان عصر بخار و اکتشاف به تفنگ و حیلت راهی سرزمین های جدید گشتند.

انگار هم جستن طلاهای خاک گرفته مردمان و هم اطفای حس سیادت و صدرنشینی انگیزه های عیان تری بودند که در قالب های نرم تر و

فکورانه تر فروخته می‌شدند هنر یگانه آن است غالب شدن در قالب عاقلی که بهر دل سفیه آمده است و بومی‌ترش در آوردن ادای گربه ای که محض رضای حق به شکار موش آمده است. انگار تا هنوز هم هر میزان که پیرایش پیشخوان سیاست رنگارنگ و متغیر شود اما محتوای یکسان و دست نخورده باقی مانده است. اینکه در میان و میانه این جهان متورم و متوهم کدام راه را برای داد و ستد در یک فضای پا بر زمین و نگاه به آسمان باید برگزید می‌توان سوال یگانه‌ای باشد و یافتن پاسخش هم از یافتن الکل برای حکیم حکیم زکریای رازی سهل تر نخواهد بود.

در ایران زمین که متصل و مفتخر به آیین تشیع و پیشینه فرهنگی دیرپای خود است هرگز و هیچگاه «سر به جیب مراقبت فرو بردن» و «خر خود راندن» نه ممکن و نه مطلوب آمده است. سرزمین ایران لمیده بر چهار راه گذر و گذار تاریخ و سرچشمه تحولات تمدن‌ساز مسیر ساخت میراث بشر سرشت و سرنوشتی جز نازیدن و یازیدن به میراث معنوی و ملی خود ندارد. این دو چندان تنیده و تناور و حضورشان چندان تنیده و تناور وجود یکدیگر است که هیچکدام را بی‌دیگری تصویری از وجود نیست.

در عصر حاضر که تداوم میراث توحیدی - تمدنی ایران با شهادت حسینی، نرمش سرفرازانه‌ی حسنی و مفهوم انتظار مهدوی یک کلیت رسالت‌مدار، لیک پیش درآمد برای انسان سعادت‌مند عصر آخرین ذخیره الهی را پیش دیدگان نهاده است. پس بایست یک نقشه راه و ضیا ممکن برای سیاست خارجی عصر غیبت تا رساندن پرچم به چراغ‌دار جهان ترسیم و قلمی نمود در این نوشتار که مدعای زیادی هم ندارد قلم که به اعتبار «الذی علم بالقلم» صاحب نفس گشته است بر آن است تا همین

مفهوم را نه به قدر قدر موضوع و مفهوم که به وسعت الکنی خود بر کاغذ آورد.

مفهوم کشور و سرزمین از قرارداد تا دلبستگی و از قوم و قبیله تا گونیا و پرگار گرتروود بل و دیگرانی هم، فراز و فرود در درازنای تاریخ جهان را تجربه کرده است خاک شاید در همه اقصای عالم دست به دست یا ویران و ویلان گشته باشد و روزی باز برقرار و استوار.

اما آنچه یک کل واحد به نام اِمّت- ملت را تداوم تاریخی و تنفس مستمر داده است اندیشه و زایایی عقول و باورها بوده است این که مردمانی از هزارویک ایلغار و بیداد و مغول و بدتر از آن باز به یک هویت و ذهنیت مشترک باور دارند و یاور یکدیگرند در روزهای هول‌انگیز و هراسناک حکایت از یک ذهنیت زیبا و به هم پیوسته است که اگر حتی نانش آجر و آجر بناهایش ویرانی گشته چون دل به خاک و سنگ تنها نداده باز سیر حکمت از دل باور جوشیده و آن بناها برقرارتر سر برآورده‌اند. جغرافیایی ایران با همه چپاول‌ها و توبره‌هایی که از خاکش پر برگشته‌اند باز پرغرور و برجاست و عاقلانی می‌پرسند چرا؟

این که یک ملت باور داشته باشد که آمده از یک هویت معظم و برقرار است می‌تواند اساسی بیفکند که هرچه بیابند و بسوزانند باز اساس و شالوده بنا برقرار و استوار خواهد ماند. و در بزنگاه‌های متعدد تاریخی این سرزمین و نقش برجسته ام‌القرای جهان اسلام و باز فراتر بر فروختن چراغی سوسوزن یا شرشری از آتشی جهان‌افروز که تمام تیرگی‌های بشر را به سنت الهی خواهد شد خواهد زدود و «یوم تبلی السرائر» و نهایت و غایت شدائد انسان از رفتن به هر راه و آزمودن همه راه برای رسیدن به ارتفاع مقصود و خوش خیالی معهود خواهد بود.

حالياً ایران عدالتخواه که می خواهد هم الگو و نمونه باشد برای موحدین عالم و نیز راهبر چراغ به دست که «ایا ایها الناس جهان از جهالت طاغوت‌های خاک و خیال دل بردارید که راه روشن است و راهبر آخرین در آستین حضرت حق». پس بنگرید به این ام‌القرا که آغاز است و اندک شرری برای رسیدن به النهایه الهی. تا رسیدن به آن باید راه برد و جهد کرد که سفیر و فرستادگی در درازنای شریعت و مرزدارى آیینى ستوده و مسبوق بوده است.

رسول صلی الله در همان آغاز سلسله نور عالمگیراش برای هدایت فرستاده و راهی دیار کسرا می‌کند نمادیست نهادینه و نمادین برای این سنت حسنه.

در میانه تکاثر و تهاجم رسانه‌ها که به کثرت گاه ذهنیت را به وادی پریشانی و عنان به عنوان سپردگی می‌کشاند، هزارو یک طریق و دلیل به عنوان راهبر در مسیر تبادلات سرزمین با بلاد فرنگ عرضه می‌شود و عرصه گران هم مع‌الاسف اگر ابتدای قرن بخار و تهاجم، سیطره‌ی یکسره و عیان و غرش توپهای کشتی‌های بخار مهیب‌ترین و عیان‌ترین جلوه‌ی رابطه میان کشورها به شمشیر آخته بودند و یافتن زر و بازار و سربریدن و بر صدر نشستن سکه‌ی بی‌تعارف روزگار هم، از ابتدای قرن بیستم تا اضمحلال و فروپاشی قدرقدرت شرق، شوروی تحلیل و تحول‌های دیگری هم به میان انداخته شد که ولو در ظاهر یکسر سودگرایانه نبود یا نمی‌نمود و میان این دو معنا خود تفاوت به حد شور و شیرین است.

اندیشه‌ی عدالت و فرونهادن رنج انسان از فقدان مادیات اولیه زندگی در پیوند با توحش و برده‌خواهی بی‌عنان بشر انسان متفکر را به وادی

طلب مساوات و بازتوزیع منابع و عایدات کشانیده بود. اگر ژولیده مرد پروسی کارل مارکس از جفای صاحبخانه به جهد نگارش کتاب سرمایه برنمی‌آمد این تمنای جهانی دیگرگون از آستینی دگر و جایی جدید در کره خاکی سربر می‌افراشت و این نفیر بدون سفیر نمی‌ماند و نمی‌توانست هم بماند که مولانا سرود «گفت پیغامبر که چون کوی دری/ عاقبت زان در برون آید سری».

در سیاست خارجی اعلانی و نه دقیقاً اعمالی شوروی و دول متاسی اصول جدیدی در کرنا و کوس فریاد می‌شد که انگار با انگاره‌های یکسر سود و سوداگرانه‌ی دول غربی برآمده از انقلاب صنعتی و سرمایه‌داری متفاوت بود. اگر روزی لرد سالیزبوری از اعیان بریتانیا گفته بود یا در دهان و برجایش نهاده بودند که «بریتانیا دوست و دشمن ابدی ندارد، منافع ابدی دارد» انگار نوایی و ندایی از گوشه‌ای از گیتی برخواسته بود که می‌گفت: منافع را یکسره در انحصار و احتکار منابع نمی‌بیند. گفتن از مددسانی به ملل رنجبر و زحمتکش یا فرونهادن امتیازات (کسره طفیلیت) به درفش ستانده‌ی عصر تزارها (مشابه فرونهادن بسیاری اجحافات و امتیازات ستانده شده‌ی عصر تزاری از ایران رنجور قاجار به موجب معاهده ۱۹۲۱ میان ایران و شوروی) مطلع یک غزل به تمامی ناهمگون با دیوان‌های قبلی را بر اهل زمین نمایان کرد.

اما انگار به حکم «که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها» باز در دیگ جوشان و پرغلغله گنداب موش یافت شده بود. باز تجمیع و به جیب نهادن مواهب شد همان حکایت همیشه و این معنا که گرگر دیگران بودن خود تمام معنای مراوده میان ملل است. در خاتمه باز سخت سری و بی‌سیورساتی مردمان و تانک‌های حجیم مسکو در

خیابان‌های پراگ و بوداپست و ورشو که آمدند تا به نام دوستی کام خود را برآورند و بهار آنان را خزان و خزائن خود را انبار و انبان کنند. این کردار باز پیش چشم انسان خسته و خیره آورد که هر آمده از ذهن یکسره بشری و بریدن از آسمان به تمامی و دل نهادن به سخنان آن که یکسره مائده‌های آسمان را «افیون توده‌ها» نامید باز انسان را در همان مسیر خواستن «ثروت، قدرت، حسادت و شهوت» دوان و روان می‌کند، گیرم که خود نداند و بپندارد که شولای خلق بر تن کرده یا بی‌آزرم‌ترش بشود عامل و دفتر کودتا و سرنیزه در تهران و سانتیاگو که وقتی فقط کامروایی ابتدایی بشود آیین و آن هم نه بهر همه که تنها صدرنشینان و پرده‌نشینان حاصل باز ویرانی و ویلانی انسان است و نداشتن راه و چراغ.

اگر آزمودن آزموده‌ها خطاست نه در خفا که آشکارا باید نفیر داد «در خانه اگر کس است یک حرف بس است» باید میان آسمان و زمین پیوند یکسره لاینقطعی ایجاد نمود تا بشود درفش تام و تمام «واعصمو به جبل الله جميعا ولا تفرقوا». انسان و در آنچه این نوشتار چشم بر آن گرد نموده است یعنی دولت و سیاست خارجه اگر تنها تکیه بر انسان فانی و محدود باشد باز همان چهار توسن سرکش رفته در قبل در ابتدا، میان یا انتهای عاقبت بخیری عنان به دست گرفته و هر سوار ماهر و مدعی را روانه قعر دره اسفل السافلین می‌کنند که دره هم تا باشد «شعب ابی طالب» که نفعات نور واسطه زمین و آسمان را لغزش و لرزش باز دارد. مقصود گفتن آنچه بر بشر رفته در این بیداد چنگیزی، نیست که می‌دانید و مکرر کرده‌اند هم لیک از آن روز که طمع بستن مرزداران سلطان محمد خوارزمشاه بر منال و شهوت چیرگی چنانشان کرد که

مال‌التجاره فرستادگان چنگیز را ایلغار کرده و جانشان را هم بستانند هنوز سم ستوران خان مغول بر گردن نشابور و بیشتر از آن هم سنگینی و صدمه وافر دارد. مکیدن خون ملت‌ها با قراردادهای نامتعادل که دود آتش جنگ عالمگیر اولش هنوز بر آسمان‌ها بلند است خود گویای هر آیین مراوده‌ایست که یگانه سود و تنها انسان را در میان گرفته باشد و چراغش یکسویه و یکسره بسوزد. حال گیرم چیزی هم پرشرر بسوزد، اما آیین این شمع‌ها عاقبت خاموشیست و بس.

انسان برآمده از تفکر الهی که زیست و زمانه را معبر نیکنامی و حصول به نور کامل آمده از آسمان و رشته‌ای از حبل‌المتین می‌شمارد راه را دیگرگون می‌پیماید و گام هم گونه‌گون می‌زند. عصر غیبت که گروهی زمانه‌ی حیرت هم می‌نامندش به گمانم سهل و صعب‌ترین (کسره طفیلی نون) توامان روزگاران برای آیین مراوده یا آنچه سیاست خارجی می‌خوانندش باشد. اینکه به آیین الهی در مسیر مستمر خط محمدی (ص) با استناد و تمسک و توسل به آنچه بواسطه از جانب بهترین بندگان به دستمان رسیده می‌شود دنیا و عقبی را یکسره ساخت و نمونه و الگو داد به دست اهل جهان تا سرحد ممکنات انسان محدود عصر غیبت و پرچم را رسانید به ید مبارک صاحبش حضرت قائم (عج).

سیاست خارجی عصر انتظار

آن چه برای عصر غیبت از ملکداری و خلق (فتحه برخ)مداری انسان را کفایت می‌کرده است یا در متون مقدس به نص درآمده است و یا سیره و سخن آل الله مسیر را ترسیم نموده است.

جان و شیرهی تئوری سیاست خارجی عصر انتظار که به اختصار

سیاست منزه می‌خوانمش را می‌توان این‌گونه به میان و در میدان بیان نمود: انقلاب اسلامی ایران چراغ اول در میان سرگردانی‌ها و حیرت‌ها را بر فروخت. این چراغ در هجوم لشکرهای پیدا و پنهان خصم و کین و استحاله گاه پرنورتر و گاه آهسته‌تر نور برافروخته است مویذ این مفهوم است که پای در سقف کوتاه‌تر آستان آسمان انسان نرسیده به عصر ظهور دارد. اما در تئوری ولایت فقیه که جان و شریان نظام سیاسی اسلامی برقرار پس از پیروزی انقلاب اسلامی است حضور یک فقیه دل‌داده به مسیر هدایت الهی که پرچمدار است تا حرکت پهلو بزند به ردای نبوت و ضیا الطریقی امامت. پس نوع مراوده و سیاست خارجه هم دیگرگون است و نیک اگر بنگریم حمایل‌دار همان آیین الهی و آل‌اللهی است تا نوع بشر را به سکون و قرار و راه هموار برای حرکت بشر و متروک نمودن آیین بتان نو و کهنه و سپاه‌های چیره بر اذهان و دیدگان که به کشتن چراغ به نرمی آمده‌اند بنماید.

انسان در سیاست خارجی منزه

در این نگاه انسان نه یک نیروی کار و مولد و عامل تولید نسل و نه یک مصدر و محمل کامجویی و خاک شدن بل مصداق اتم خلیفه الله است و آن وجودیست که ذات اقدس الهی از پس وجود بخشیدنش فرمود «فتبارک الله احسن الخالقین» در تفکر عصر انتظار باید چنان بستر را برای انسان مهیا ساخت تا به آیین انسانی برسد به مرحله‌ی وجود و وجوب خلیفه‌اللهی... (انسان واجد ارزش در این تفکر الهی فراتر از آن است که بشود تنها در شمار سرشماری نفوس یا یک بی‌رمق به خیال خود زنده که مرده است اما به مدد فریب عظیم دستگاه نمایش صهیونی

گریم زندگان بر صورت زده و بی‌آنکه مصدري شود یا ثمری داشته باشد خاک شود. این انسان که در سطور بالا ارزشش در یک تفکر الهی نه به تمامی، اما به قدر وسع تحریر گشت هرگز به اسم منافع و خط‌کشی‌های لازم اما قراردادی مورد استثمار و آماج تهاجم به بهانه و بهای همه و هیچ قرار نخواهد گرفت.

ملموس‌تر سخن بگوییم. به جنگ تحمیلی هشت ساله ایران و عراق دوران صدام حسین بنگرید: شهرهای ایران آماج موشک‌ها و هواپیماهای رژیم بعث بودند و گروه زیادی از غیرنظامیان ایرانی به خون خود می‌غلطیدند و شهید می‌شدند. اما تفکر سیاسی عصر انتظار که نزدیک‌ترین اندیشه به آیین محمدی(ص) بود اجازه اقدام متقابل و مشابه بر علیه شهرهای عراق را نمی‌داد چرا که انسان را نه عددی برای اخذ انتقام یا ضرب شصت نشان دادن به آن عقلی نمی‌دانست و نمی‌دید. هر انسان را وجودی عظیم و بی‌نهایت می‌شمرد که لیاقت آن را دارد تا کاموری حلال دنیوی و از عداد جاودانیان ابدی لشکر آخرین ذخیره الهی باشد. این نگاه را با بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی در روزهای پایانی جنگ جهانگیر دوم کنار هم بنهید و جام قضاوت و توفیر را خود به انصاف و عدالت نوش کنید.

تفکر و تعادل اندیشه‌ی شیعی یک ماهیت حق جوی شهادت محور با امتزاج تدبیر و تأمل به گاه و اندیشه و محمل انتظار و بسترسازی برای آن است. دولت شیعی مستقر می‌تواند در عصر غیبت، سنت سیاست خارجی که امتداد سنت النبی و مستتر در سیره‌ی امامان است را در حد مقدورات و ابتلائات زمانه نصب العین قرار دهد تا نهایت مقدوریت ممکن دنیوی را برای امت و ملک و هم شهروندان و آدمیان اهل جهان

فراهم آورد و هم نزدیک‌ترین گام‌ها را به رسالت غایی - جهانی‌اش بزند. بلاتردید بیش و فراتر از این‌ها هم «دریایی کرانه ناپدید» در میان است اما وسع ادراک قطره‌ی آب کجا می‌تواند عظمت اقیانوسی را فهم و تفسیر کند که یگانه دریانورد این اقیانوس عظیم آخرین ذخیره الهیست و بس.

خط سرخ حسینی

اندیشه و عمل سرخ حسینی میاندار همیشه تا هنوز است. در این اندیشه که حق‌طلبی و ایستادن در مسیر مستقیم هدایت، اصلی بی‌بازگشت است و همین تفکر انباشته تاریخی بخش بزرگتری از اعلان و اعمال سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در چهار دهه پس از انقلاب اسلامی را تفسیر و تدبیر کرده است. ایستادن بر شرافت یک سیمای به تمامی متفاوت و شایسته متناسب با منفعت معنوی-ابدی ونه سودسالار و «اندک به حقیقت ناب» ایجاد کرده است.

یگانه به رغم تمام شدائد و شبهه افکنی‌ها در میانه میدان ستوار و برقرار ایستادن و خدنگ کین و خشم از هر سو و هر قبیله در پهلو داشتن و خم به ابرو نیاوردن، صفحات پررنگ این دیوان پربرگ سیاست خارجی ایران در بخش چشمگیری از این سالیان بوده است. نهال انقلاب اسلامی ایران هنوز لذت یکسالگی را به کام نچشیده بود که قطع رابطه با آفریقای جنوبی که در استیلای رژیم آپارتاید قرار داشت صورت گرفت. در همین جمله‌ی کوتاه نیکو بنگرید! آخرین انقلاب کلاسیک جهان که ابهت‌اش بهت و احسنت میشل فوکوی فرانسوی را هم برمی‌انگیزد در روزهای درهمی ابتدای هر انقلاب که هزار شمشیر آخته و نفاق پنهان در نقاب، عزم جویدن و دریدنش را دارند، رسالت یاری رسانیدن به هر

«هل من ناصر ینصرنی» را فرونمی‌گذارد. در آفریقای جنوبی نه جمعیت شیعه‌ی آنچنانی می‌زیستند و نه به آن تعبیر سودمخورانه‌ی برهنه‌ای که از منافع می‌شود تزییع منافی از ایران در آن سرزمین صورت گرفته بود اما خط سرخ شهادت و شهامت حسینی که چراغ اول در مسیر سیاست‌ورزی مطهر قرار داد نمی‌باید که تظلم‌خواهی را بشنوی و چشم ببندی یا به جلد جبهی گوشه‌نشینی و انزوا بخیزی که «چشم‌ها را باید شست و جور دیگر باید دید» ایستادن و پای فشردن بر حق مظلوم تابلویی خوش لعاب‌تر و سرخ فام‌تر از آرمان فلسطین در این سال‌ها به خود ندیده است.

آنجا که جمهوری اسلامی ایران به زعامت دو مرجع عالیقدر شیعه بر دفاع تمام قد و تا سرحد از بی‌سرزمین کردن کردن یک ملت پای فشره و هزینه پرداخت کرده است. کمتر توجه می‌شود که بیشتر جمعیت اعراب مسلمان فلسطین سنی مذهب هستند و این باز خط نورانی حسینی را نکو می‌نمایاند که از معبر دفاع از حقی است که مسیر سنگلاخ و پرنج رسیدن به آستانه‌ی «ان الارض یرثها عبادی الصالحون» میسر و ممکن می‌شود.

پس از مفاهیم نویی چون دولت-ملت و سودمخوری محض شاید جمهوری اسلامی ایران نخستین دولتی باشد که مفهوم بهره‌کشی و رابطه خریدار-فروشنده را در این عرصه به کناری نهاده و شانیت متفاوتی را برای خود ایجاد کرده است و چون سپاه حسینی ملازمان رکاب از وهب نصرانی تا حر ریاحی بازگشته از کژئی را شامل می‌شود و این خود نماینده و شاهد عادل همان خطوط و سطور نگاشته در بالاتر از این است.

اکنون هم راه همان است و شاید در عصر و زمانی که داد و ستد و آنچه لایف استایل نامیده می‌شود در ذهنیت متوسط القامه‌ی می‌شود شوذب خزانهدار که قرآن مجسم امام علی(ع) را به زر خزانه فرو گذاشت بیان و شنودن مفاهیم والاتر دشوارتر از زمان‌های دیگر گشته باشد. اما اگر باورمند به راه صحیح و صریح خود باشیم و باور من این معنا که در ظفر غایی وعده الهی هیچ تردیدی وجود ندارد باورها «لا ریب فیہ» را چنان فرشته ذهن خواهند نمود که در این راه از سرزنش خار مگیلان هیچ غم به خود راه نخواهند داد.

□ پیوستگی با عراق و یک درس برای همسایگی

شرایط ملتهد و حساس این روزهای منطقه خلیج فارس که کشمکش ایران و ایالات متحده آمریکا اضلاع اصلی آن هستند دارای آموختنی‌های انباشته‌ای برای سیاست خارجی کشور هستند. اول این که در عین هوشیاری نباید چندان هم به خیرسازی و هراس‌افکنی‌های ساختگی یا اغراق شده توجه نشان داد، این که هر جابجایی واحدهای نظامی و نقل و انتقال ادوات پرهیبت و هول را به معنای عزم جازم طرف مقابل برای جنگ دانست و در داخل شاهد واکنش‌های غیرواقعی روانی و اقتصادی باشیم. اقدام نظامی گسترده پیچیده‌گی‌های خاص خودش را دارد. دوم این که نوع مواجهه نیروهای مختلف و متعارض درون کشور همسایه عراق هم یک تجربه منحصر بفرد برای امتداد و تصمیم‌سازی در سیاست خارجی ایران در آتیه دور و نزدیک است.

با بالا رفتن هیزم تهیه میان ایران و ایالات متحده عملاً این پیام به جهان مخابره شد که اگر پای ایران به منازعه رسمی باز شود عراق هم قطعاً تمام قد در میانه این دعوا خواهد بود و این یعنی یک بی‌ثباتی و آتش بزرگ در یکی از پر باروت‌ترین مناطق جهان یعنی خاورمیانه و بغل گوش رژیم تل آویوو که طفل لوس و نازنازی واشنگتن در این منطقه است. در میان علمای علم سیاست یکی از راه‌های صیانت از کشور و جلوگیری از ضربه پیوستگی و ایجاد منافع و منابع مشترک با کشورهای بیشتر مؤثرتر در جهان است تا آسیب به کشور به معنای

آسیب به منافع یک کشور نباشد و مفهوم یک رشته آسیب بدهد یعنی اگر خرمن بسوزد بخشی از خرمن که متعلق به شماست هم خواهد سوخت.

مورد عراق در شرایط حاضر برای کشورمان درستی این نظریه پیوستگی و پیچیدگی اقتصادی را به رخ می‌کشد. اگر روابط متقابل را به صرف دادوستد پایدار اقتصادی فرونگاهیم مشاهده می‌کنیم که چگونه بودن در کنار بخش‌های بزرگی از مردم عراق در زمان حکومت‌های بعد از کودتای سال ۱۹۵۸ سرهنگ عبدالکریم قاسم تا پایان دوران صدام حسین متحدان محکم و پایداری در میان طیف‌های مختلف عراق برای ایران بوجود آورده که باور دارند ایران یک متحد پایدار است که در سیلاب سریع و بیرحم حوادث در این نقطه از جهان می‌توانند رویش حساب کنند و بعد جغرافیایی و فرهنگی هم این امکان را تسهیل می‌کند. در سال‌های اخیر حمایت همه جانبه از عراقی‌ها در مقابل دیو داعش که تماماً هستی آن‌ها را نشانه رفته بود در کنار ترکیب علاقه‌مندی متقابل شیعیان عراقی با راهپیمایی عظیم اربعین و البته درنغلتیدن در دامن نزاع‌های مذهبی و فرقه‌ای امکانات مادی و معنوی بسیار خوبی را برای کشور در همسایه غربی ایجاد کرده است. امروز هیچ‌کدام از طیف‌های سهیم در قدرت در بغداد و اربیل نمی‌خواهند از جانب کشورشان آسیبی به ایران برسد و گروه‌های نزدیک‌تر که برای همیاری و دفاع از ایران در شرایط ناخواسته هم آماده‌اند.

بیاد بیاوریم که در تماماً سال‌های حیات ایران مدرن مرزهای غربی با عراق چه زمانی که در قالب عثمانی تعریف می‌شد و چه بعد از آن کانون بحران و ناامنی بود و حتی جنگی ویرانگر و هشت ساله هم از

همین مرزها بر کشور تحمیل شد اما در این سالها ایجاد رابطه تجاری و منافع متقابل از طریق زیارت و همین‌طور علقه‌های مذهبی و ایجاد روابط متناسب با تماماً گروه‌ها یک کانون پیوسته امنیت. حتی سپر و بازدارنده برای کشور ایجاد کرده است. ایالات متحده و دوستانش در منطقه نیکو می‌دانند که وارد شدن به درگیری با ایران نه تنها نفت ایران که نفت عراق را هم تا حد زیادی از بازارها دریغ خواهد کرد و این بار عراق نه تنها در کنار دشمنان ایران نیست که یک کانون همیار در کنار ایران است که به مرزهای تل‌اوویو هم نزدیکی بیشتری دارد، این یعنی احتیاط و یک حریم بیشتر برای ایران. باید از این رابطه در ساله‌ای اخیر برای نوع ارتباط با سایر همسایگان هم گرت‌برداری کرد، باید پیوستگی با همسایگان پرشمار کشورمان چنانا بالا برود که در شرایط مشابه نه تنها کانون ناامنی و بحران برای کشور نشوند که نوعی مانع و خطرگیر برای کشور هم باشند.

اگر بتوانیم در حوزه روابط با کشورهای چینی چون جمهوری آذربایجان و پاکستان همسایگان آبی در جنوب کشور تعدیل و تنظیمی مبتنی بر روابط و منافع مشترک به صورت درازمدت تنظیم و البته یکپارچه در داخل اجرا کنیم در آینده ایجاد بحران برای کشورمان برای قدرت‌های فرامنطقه‌ای دشوارتر هم خواهد بود.

□ از سرزمین پارس تا کاراکاسی

حرکت نفتکش‌های ایرانی برای رسانیدن سوخت به ونزوئلا چنان چشمگیر و واجد توجه نمود که واویلای کرونا هم نتوانست کمرنگ و زیر دست وپای آمار و آوار کشته‌گان و جان بدربردگان کووید ۱۹ محو و فراموشش کند. فاصله از این جای زمین تا کاراکاس چنان بعید است که کم‌تر دنبال‌کننده‌ی آماتوری می‌تواند این مرآده و ملاحظه دو کشور را باور کند. اما گاه در گردش ناباور چرخ چنان در فاصله و تفاوت بند دل گره زدن‌های مشترک و تفاهم‌های ناباور سربر می‌آورد که انسان تا نبیند و نخواند باور نخواهد کرد و حیرت‌انگیز این که با دیدن و دانستن این همه شگفتی باز چندی دیگر که چندان هم دور نخواهد بود شگفت‌زده می‌شویم. کم و زیاد را فروبگذاریم و برویم سراسر سراغ چند برش از سرزمین پارس و کاراکاس. شاید خواندنش بتواند فراغت میان دو جرعه قهوه را به جای سیگار که بلای جان است پر کند.

یکم: استقلال‌طلبی در مقابل استعمار اسپانیا در آمریکای لاتین با رهبری و راهبری سیمون بولیوار ونزوئلایی آغاز شد و به انجام رسید. در روزگار محنت ساکنان بومی و حتی بخش فرودست و میان‌مایه‌تر مهاجرین اسپانیایی و پرتغالی به سرزمین‌های جدید نوای استعمارستیزی از کاراکاس و به رهبری بولیوار برخاست. همان بولیواری که نامش امروز بر واحد پولی و اسکناس‌های بی‌رمق ونزوئلا به یادگار مانده است. چند سال قبل هوگو چاوز رئیس‌جمهور نام‌آشنای و فقید ونزوئلا

خواهان نبش قبر این قهرمان ملی و کشف علت واقعی مرگش شده بود چرا که اعتقاد داشت استعمارگران زهر در کامش ریخته‌اند و ناکامش کرده‌اند. به یاد نوشتاری از محمد قائد نویسنده دیرآشنای جریده‌های پارسی افتادم که از امروزیان خواسته بود برای یکبار دیرینیان و اهل تاریخ را از قبر بیرون بکشند و قضاوت کنند و ایضا نمره انضباط بدهند و دیگر بگزارند در بستر خاک راحت بخوابند! ایران هم نخستین کشوری بود در آسیا و خاورمیانه که بر علیه استعمار و استبداد با جنبش مشروطه و تشکیل مجلس ملی ردای السابقون برتن کرد.

دوم: اگر دکتر مصدق می‌خواست با استیفای حقوق به یغما و ثمن بخش رفته ملت ایران از نفت جنوب اقدام کند و حاکمیت ملی را بر منابع سرزمینی از نو برقرار سازد این جنبش نگاهی هم به سرزمین نفت خیز ونزوئلا داشت. ونزوئلا دارای اولین ذخایر نفت اثبات شده در جهان است اما از آنجا میان ذخایر و دوایر همواره ارتباط وثیق و دایر نیست حالاً حال خوشی ندارند. اما کمی قبل از جنبش ملی شدن نفت شرکت‌های آمریکایی در ونزوئلا به قرارداد پنجاه - پنجاه با دولت این کشور اقدام کرده بودند در حالی که در همان زمان قرارداد شرکت نفت بریتانیایی بی‌پی با ایران شانزده درصد عواید برای ایران داشت! همین قرارداد عادلانه‌تر و چرب‌تر ونزوئلایی‌ها صدای ایرانیان را هم درآورده بود که چرا ما نه؟ و البته چنان که افتد و دانید نشد که بشود.

سوم: در روزگاری که چریک بازی و قهرمان‌نمایی سکه پروونقی میان جوانان عالم بود و در کنارش هم عرفان و سفر به هند و البته به هیئت تارزان درآمدن هم، چریکی از ونزوئلا سربرآورد که نامش در دهه شصت و هفتاد در عالم همه‌گیر شد و پیوندی هم با ایران یافت. هنوز

هم میان چریک مبارز یا تروریست نامیدنش در صفحه ویکی پدیا پیش اختلاف نظر فراوان است. نامش ایلچ رامیرز ملقب به کارلوس شغال! کسی که در آن روزها در اقصای عالم دست به اقدامات حیرت‌انگیز می‌زد. یک بار با حمله به اجلاس وزرای نفت اوپک در وین پایتخت اطریش همه آنان از جمله جمشید آموزگار رئیس شرکت ملی نفت ایران را گروگان گرفته و سوار بر هواپیما راهی الجزایر کشور دارای مواضع انقلابی آن روزگار کرد. ظاهراً ماجرا با پادرمیانی بومدین و بوتفلیقه مقامات وقت الجزایر پایان یافت. کارلوس تا اکنون زنده است و بیش از سه دهه است که در زندان دولت فرانسه به سر می‌برد. با وکیل مدافعش نرد عشق باخته و خواهان عفو مشروط است تا با عشقش در پاریس قدم بزند! ایضا سبیل چریکی را هم تراشیده تا رمانتیک‌تر شود اما دولت فرانسه کوتاه بیا نیست. در روزنامه‌های سال اول بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نقل قولی از صادق خلخالی آمده است که برای ترور شاه در باهاماس کارلوس شغال را به آنجا خواهد فرستاد. دیگر آنکه ویدا حاجبی دختر چریک ساله‌ای قبل از انقلاب که برای درس خواندن به پاریس فرستاده شده بود دل به جوانی ونزوئلایی می‌بازد و در همان ساله‌ها راهی کاراکاس می‌شود. زندگی پرماجرایی او نمادی از دخترانیست که روزگاری برای زدودن غبار محرومیت از چهره سرزمین‌شان تحصیل می‌کردند اما به جای ضمام نهادن بر درد مادران رنج کشیده و زائوهای مرده بر سر زایمان سر از ونزوئلا و ترکاندن نارنجک و رژی دبره خوانی درمی‌آوردند.

چهارم: بند آخر پراکنده و کوتاه‌تر از آن است که در قالب مستقل آورده شود اما به اشارت می‌ارزد. ساشا سبحانی از چهره‌های جنجالی

فضای اینستاگرام در سال‌های اخیر بود و محل گفتگو و... دیگرهم. او پسر سفیر وقت ایران در کاراکاس بود ادعای رفاقت با فرزند هوگو چاوس هم داشت. و دیگر این که جمعیت مهاجر نسبتاً چشمگیری از سرزمین شام (شامل سوریه، لبنان و فلسطین) از سال‌های بسیار دور در ونزوئلا زندگی می‌کنند و تاثیرگذار هم هستند.

□ چرا حکومت‌ها در خاورمیانه فرسوده می‌شوند؟

در خاورمیانه مهم‌ترین محور گفتگو حکومت، صاحبان و اصحابش هستند. پدیده‌ها به نسبت مخالفت یا الفت و دوری و نزدیکی با شمع جان‌افروز یا جانکش حکومت تعبیر، تفسیر یا تحقیر می‌شوند. افسانه و روایت و البته حکایت و تخیل درباره حکومتی‌ها بخش بزرگی از فرهنگ مکتوب، شفاهی و مکتوم این سرزمین‌ها را تشکیل می‌دهد. انگار مردمان این سرزمین‌های تفتیده به دنیا می‌آیند تا کسی بر آنها حکومت کند و از حکومتی بد بگویند و در هرج و مرج اواخر یک خاندان انتظار آموذن خاندانی دیگر را بکشند. این رفتن و آمدن‌های پرشمار گاه در عمر یک شهروند یا به‌ترو صحیح ترش رعیت چندبار اتفاق می‌افتد. ابراهیم گلستان فیلم‌ساز و نویسنده ایرانی که نود و اندی سال از عمرش می‌گذرد هم اواخر حکومت احمدشاه قجر را نفس کشیده و هم رضا شاه و محمدرضا و جمهوری اسلامی را و محمد حسنین هیکل روزنامه نگار و روشنفکر مهم مصری از پادشاهی ملک فواد و فاروق تا کودتا و عصر ملی‌گرایی جمال عبدالناصر تا انور سادات و حتی بهار عربی و حکومت مستعجل محمد مرسی را به چشم در دوران حیات دید. شاید بتوان علت این فرسایش‌های پرهزینه برای حاکم و رعیت را در چند عامل دسته‌بندی کرد:

۱- حکومت صاحب دارد:

اگر به حکومت‌هایی که دموکراسی در آنها قدمت و قیمت بیشتری دارد

نگاهی بیفکنیم مشاهده می‌کنیم که حکومت بنام شخص یا گروه خاصی خوانده نمی‌شود بلکه یک ساختار است که البته ایرادات مختص خود را هم دارا می‌باشد. بطور مثال در فرانسه یا آلمان حکومت را به نام خانم مرکل یا دموکرات مسیحی‌ها نمی‌خوانند و نمی‌شناسند و در فرانسه جمهوری متعلق به دوگل و اعوانش یا سارکوزی خوانده و تصور نمی‌شود. حکومت در شکل و ماهیت با رای مردم به طور حقیقی از اشخاص و احزاب پر و خالی می‌شود، به همین دلیل در بحران‌ها و نارضایتی‌های سیاسی کسی خواهان سقوط حکومت در آلمان و فرانسه نمی‌شود و فقط کارگزاران هستند که مورد عتاب و خطاب قرار می‌گیرند و دوره‌های متفاوتی از اقبال و ادبار را تجربه می‌کنند که البته بسته به ذائقه سیال شهروندان چندان هم طولانی نمی‌شود. واقعا اگر گروهی به دنبال سرنگونی ساختار سیاسی در این کشورها بروند خود هم دقیقا نمی‌دانند به دنبال سرنگونی چه چیزی هستند چراکه ساختار صاحب ازلی - ابدی ندارد که خشم انباشته ریشه و رشته تمام ناکامی‌ها را در او بجوید و رفتن و نابودی او را راه حل نهایی تمام دردها بداند. اما اگر نگاهی به خاورمیانه بیفکنیم مشاهده می‌کنیم که سرزمین عربستان امروز حتی در نام رسمی‌اش هم نام یک خانواده را بر خود دارد و سعودی نامیده می‌شود! و اردن سرزمین هاشمی‌ها، البته این حکایت پادشاهی‌هاست اما جمهوری‌ها هم تفاوت چندانی از لحاظ محتوا با موارد فوق ندارند، احتمالاً در اولین مواجهه با نام جمهوری سوریه و مصر خاندان اسد و و کمی قبل‌تر خاندان مبارک و گروه بسته نظامیان به ذهن متبادر می‌شود. این تقلیل کشور و سیستم حکمرانی به یک خانواده و یا گروه و صنف بسته هرچقدر برای بالا نشینان شیرین و شهدآگین و

لبریز از منافع مادی و معنوی است موجب خشم سایر مردمان می‌گردد. تمام ناکارآمدی‌ها به ساختار و راس بزرگنمایی شده آن در رسانه‌های عموماً انحصاری در این کشورها نسبت داده می‌شود، خشم و کینه عمومی پس از مدتی که بسته به شرایط خاص هر کشور متفاوت است متوجه کل ساختار و خواهان درهم شکستن و ویرانی کل آن است. حتی اگر به دلیل کاملاً اتفاقی در میان احتکار قدرت و ساختار توسط اشخاص و گروه‌ها و خاندان‌ها افراد لایقی هم پیدا شوند و اداره مطلوب تری هم صورت بگیرد در خاورمیانه به دلیل پررنگ بودن پیوندهای خاندانی - ایلی و منطقه‌ای تحمل صدرنشینی انحصاری برای سایرین ناممکن است و وبغض به سیستم هر روز فزونی می‌گیرد و در مواردی مثل لیبی معمر قذافی به سرنگونی خونین حکومت و برخوردهای دهشت بار با راس سیستم معمر قذافی می‌شود.

۲- کیسه پول زیر پای امیر:

اقتصاد در منطقه خاورمیانه میان فقر و نفت فروشی در نوسان است. جمعیت زیاد و عدم توسعه صنعتی باعث شده که اقتصاد مبتنی بر نفت یا کشاورزی شریان اصلی ثروت در این ممالک را تشکیل دهد. کشف نفت در خاورمیانه نوع نگاه مردم و حاکمان و همینطور کیفیت معیشت و کار را دچار دگرگونی اساسی کرد. نفت در کف دولت‌ها و حکومت هاست و با پول آن چرخه کارمندان و کارگزاران و البته سیاست‌های داخلی و خارجی دلبخواه خود را به حرکت در می‌آورند. به مدد نفت اشتغال و اقتصاد در دست حاکمان است و گروهی هم با انتسابات خاندانی و یا گروهی بر این خوان نعمت می‌نشینند و باقی جماعت هم باید در یک مسابقه بی‌پایان تملق و هراس و ابراز وفاداری و البته

ناجوانمردی دائمی سعی در برداشتن نعمتی از این خوان انحصاری کنند. این احتکار منابع و اختصاصی کردن اقتصاد موجب فقر و نارضایتی گسترده توأم با بغض شدید می‌شود. جماعت مشاهده می‌کند که با پول بادآورده نفت که از دل کویرها و صحراهای تفتیده می‌جوشد گروهی شوکت و جلالتی وصف ناپذیر برای خود می‌سازند و دیگران هم باید نظار گر باشند. حتی در مورد ترکیه هم که اقتصاد نسبتاً تولید و توریست محوری دارد و از نفت و گاز کم بهره است پیوند محکمی میان تولید کنندگان و سرمایه داران با هیئت حاکمه چه ارتش و چه حزب عدالت و توسعه ی اردوغان وجود داشته و دارد و همیشه بهترین قسمت یک اقتصاد نصیب خودی‌ها گشته و می‌گردد. بخشی از نیروها هم که به عنوان کارگزار جزو موفق به راهیابی به سیستم می‌شوند به طور مداوم در معرض تبعیض در تقسیم نعمات نفتی هستند و می‌بینند که به واسطه شبکه درهم تنیده و عموماً بسته در کنار آنها چه مواهبی تقسیم می‌شود و آنها تنها نظاره گرانی هستند که برای حفظ همین آب باریکه و ممر حیات هم مدام باید ابراز وفاداری و تملق ابراز کنند. این باعث بی‌انگیزگی، ناکارآمدی و فاسد و رشوه خوار شدن بدنه اداری کشورها شده و با تولید انبوه نارضایتی فرسودگی و اصطکاک را برای ساختار حاکم به شدت بالا می‌برند.

۳- بحران امنیت و موجودیت:

اگر پس از جنگ جهانی دوم بحران موجودیت و اختلافات مرزی در اروپای غربی مرتفع شد و با اتمام جنگ سرد از میان رفت در خاورمیانه بحران هویت و بقا همچنان پررنگ و واجد اهمیت است. برخی کشورها در خاورمیانه فاقد پیشینه تاریخی و پیوستگی کافی برای تبدیل شدن به

یک واحد سیاسی بودند اما ینابر خواست و منافع قدرت‌های فرامنطقه‌ای و استعماری ایجاد گردیدند. عراق را با سه واحد شیعی، سنی و کرد برای در کنترل گرفتن منابع. و منافع نفتی موصل وینستون چرچیل به وجود آورد و حدود و ثغور ترکیه امروز و نوع پراکندگی کردها در این سرزمین را معاهده سور میان دول درگیر در جنگ جهانی‌گیر اول تعیین کرد. این نوع ایجاد و تقسیمات کشورهای ناهمگون می‌سازد که با نارضایتی در تقسیمات و پراکندگی‌های قومی گروهی آن هم در منطقه‌ای که هنوز ایل و خاندان و گروه بر فرد ارجح است مواجه می‌کند.

عراق در تمام تاریخ خود بر سر این تقسیم درگیر جنگ و نارضایتی بوده و هست و در ترکیه هم هر حکومتی به سبب این تقسیم ناچار به اتخاذ سیاست امنیتی و تضييعات سازماندهی شده و البته کینه انباشته است که حکومت را به سمت فرسایش می‌برد. وقتی کشورهای کوچک مثل قطر و بحرین و امارات با اراده بریتانیا در خاورمیانه شکل می‌گیرند لاجرم توان حفظ خود را در دریای جوشان این منطق ندارند و باید تامین امنیت را از قدرت‌های موسس یا نوظهور بخواهند و این یعنی حضور نظامی و اقتصادی قدرت‌های فرامنطقه‌ای و ایجاد اصطکاک و بحران متراکم و مداوم... گاه مردمان منطقه از حضور قدرت‌های خارجی نارضی می‌شوند و آن را تداوم هجوم صلیبی و استعماری می‌دانند و گاه به دلیل وابستگی‌های متفاوت کشورهای منطقه بر سر حضور قدرت‌ها اختلافات دامنه داری بروز می‌کند و انرژی، توان و منابع حاکمیت را تحلیل می‌برد. رژیم تل آویو مصداق بارز کشور سازی و ایجاد بحران پایدار فرساینده برای کشورهای منطقه است.

وقتی در منطقه‌ای دین اسلام نقش مهمی دارد ایجاد یک کشور

توسعه طلب و امنیت جو در تل آویو تمام کشورهای منطقه را درگیر می‌کند. تمام کشورهای منطقه در دوره‌ای در تقابل با رژیم اسرائیل تعریف شده‌اند. در دوره‌ای تمام منابع و تمرکز مصر جمال عبدالناصر در مقابله با اسرائیل تعریف می‌شد و انور سادات هم جان خود را بر سر سازش با رژیم عبری نهاد. اگر دقت کنیم افکار عمومی هم در ادوار مختلف حکومت‌ها را بسته به نوع مواجهه با تل آویو قضاوت کرده‌اند. حضور این رژیم هم هزینه‌های دفاعی را بالا می‌برد و هم فضا را امنیتی‌تر کرده و امکان توجیه دیکتاتوری‌های عربی را به بهانه تقابل با این رژیم فراهم می‌کند تمام این‌ها در فرسایش منابع اقتصادی و اعتماد عمومی نقش مهمی دارد و احتمالاً در سرزمین‌هایی چون مصر و اردن و سوریه در نارضایتی و فرسایش و بحران‌ها نقش موثر و پایدار داشته و دارد.

۴- عامل شریعت:

خاستگاه کثیری از ادیان خاورمیانه بوده است و پیامبران عظیم‌الشان هم بسیاری از خاورمیانه به بعثت رسیده‌اند. خاستگاه سه دین بزرگ ابراهیمی اسلام، مسیحیت و یهودیت هم خاورمیانه است. پس عنصر دین در خاورمیانه مهم و تاثیرگذار و تمدن‌ساز است. تاریخی‌ترین جنگ‌ها میان ادیان هم در خاورمیانه و خصوصاً سرزمین فلسطین در قالب جنگ‌های صلیبی اتفاق افتاده است.

نسبت دین و حکومت در خاورمیانه مهم و تاثیرگذار است. قرائت‌های مختلف دینی در ادوار مختلف و نوع مواجهه اهل دین با حاکمان در سرنوشت کشورها و حکومت‌ها تاثیر غیرقابل انکاری داشته است. در دوره‌ی پس از انقلاب صنعتی و با هجوم قدرت‌های صنعتی شده اروپا به سرزمین‌های جدید برای یافتن مواد خام و بازار فروش که

در کنار آن انگیزه‌های سلطه‌جویی بر سرزمین‌های نو و بسط قلمرو و گسترش مسیحیت تبشیری را هم در قالب فعالیت مسیونرها نمی‌توان نادیده گرفت دو نوع نگاه در خاورمیانه شکل گرفت. اول این که این یک تهاجم است و باید در مقابل آن ایستاد و با رجوع به سنت و منابع اسلامی بی‌نیاز از رهاورد غرب شد. با خویشتن خویش غنی گردیم و ایستادگی کنیم و نگاه دیگر که خواهان کنار نهادن سنت و دین و مشابه غربی‌ها شدن بود. شاید جمله سید حسن تقی‌زاده روشنفکر و کارگزار ایرانی تفکر نحلّه دوم را به تمامی نمایندگی کند «اگر می‌خوایم پیشرفت کنیم باید از فرق سر تا نوک پا غربی شویم» و البته عده‌ای هم که پی تلفیق دین و مدرنیته به راه دیگر رفتند.

این قرائت‌ها نسبت‌های مختلفی میان حکومت‌ها و دین یا بهتر بگوییم مردان دین و عامه دیندار ایجاد کرد. زمانی ناصرالدین شاه توسط میرزا رضا کرمانی که از مریدان سید جمال‌الدین اسدآبادی نواندیش دینی بود در گوشه حضرت عبدالعظیم به خاک افتاد و و روزی هم ضدیت اتاتورک با دین در جمهوری ترکیه تنش و درگیری‌های نهفته بسیار را در زیرپوست جامعه ترکیه موجب شد و نهایتاً در قالب اسلامگرایانی چون نجم‌الدین اربکان فقید و شاگرد پرآوازه‌اش رجب طیب اردوغان نمود یافت. عامل دولت یهودی اسرائیل (البته سو استفاده صهیونیست‌ها از دین مبین یهود) هم موجب مقبولیت و از چشم افتادگی حاکمان بر اساس نوع مواجهه با عنصر غاصب ملک مسلمین شد. محبوبیت جمال عبدالناصر علی‌رغم سرکوب اسلامگرایان اخوانی و اعدام سید قطب رهبر آنان از نمودهای این گزاره است. اسلام‌زدایی و ستیز رضاشاه پهلوی و فرزندش در تاریخ ایران که منجر به بروز

نارضایی گسترده و دود شدن این دودمان شد نمود دیگری از این رابطه است. در عصر حاضر هم وقتی قرائت‌های افراطی و البته پیرنگ شده بوسیله دستگاه‌های امنیتی دول متخاصم در قالب داعش و دیگر گروه‌های ستیزه جو وارد میدان می‌شوند عملاً توان دولت‌ها تعدیل و نقشه سیاسی را متحول می‌کنند.

باری تمام عوامل یاد شده در سطور فوق را نمی‌توان به تمامی علت اسقاط حکومت‌ها در خاورمیانه دانست اما نکته این است که این‌ها و دیگر علل زیست پرهزینه‌ای را برای کشورها و مردم به وجود می‌آورند و فرسوده شدن زود هنگام حکومت‌ها و جابجایی خونبار آنها که توأم با درهم ریختگی هرم ثروت و طبقات اجتماعی هم هست روندهای اجتماعی را مختل می‌کند و ثبات و توسعه را اگر نه محال که به امری دشوار تبدیل می‌کند و عاقلانه‌ترین و البته ناگزیرترین راه‌ها فروش انرژی و اقتصاد دلالی است و این چرخه ناچرخ ظاهراً سر ایستادن هم ندارد و تا وقتی روند فرسایش کنترل و متوقف و البته اصلاح نشود حکایت همین حکایت خواهد بود.

□ نسل کشی مسلمانان روہینگا؛

از اندیشہ الہی امام خمینی (رہ) تا سو کی نوبلیست

کشتار و نسل‌کشی مسلمانان روهینگا در کشور مینمار یا برمه سابق این روزها چشم‌ها و اذهان حق‌طلبان را منحیر و متأسف کرده است. روهینگاها مردمانی هستند که حضورشان در سرزمین میانمار به چند قرن می‌رسد و ظاهراً امروز یکی از اصلی‌ترین گناهان آنان عدم یکسانی نژاد و فرهنگشان با سایر مینماری‌ها است. مشاهده می‌کنیم در دنیای مدرن و به ظاهر متمدن امروز هم در بسیاری موارد فرهنگ رواداری و کرامت ذاتی انسان‌ها فارغ از هر چیزی در بسیاری موارد تنها یک شعار و ابزار سیاسی است و ارزش‌ها گاه با ارزش‌های اعراب جاهلی دوران پیامبر اسلام(ص) برابری می‌کند.

در مورد غم‌انگیز نسل‌کشی و آوارگی روهینگاها مواضع خانم آنگ سانگ سوکی سیاستمدار میانماری و برنده جایزه صلح نوبل محل‌تامل بسیار است. خانم سوکی که در انتهای دهه ۹۰ میلادی به علت اختلافات سیاسی با حاکمان نظامی میانمار در حصر خانگی طولانی مدت قرار گرفت در تمام سال‌های محدودیت و حصرش تبدیل به اسطوره و قدیسی برای مدارا و عدم خشونت معرفی شد. جایزه صلح نوبل را دریافت کرد و تلاش‌های بسیاری برای تغییر شرایطش صورت گرفت و پس از آزادی هم بسیار قدر دید و صدر نشست.

خانم سوکی تبدیل به بانویی روادار و انسان‌دوست و صلح‌طلب شد. اما همین خانم سوکی امروز که در کشورش گروهی از هموطنانش مورد

یکی از وحشیانه‌ترین نسل‌کشی و آوارگی در قرن ۲۱ قرار گرفته‌اند دم فرو بسته است نه تنها کاری نمی‌کند که تایید تلویحی هم می‌کند. خانم سوکی که تبدیل به الهه مهربان و مدل مطلوب حکمران شرقی برای کشورهای غربی و حامیان جوان رمانتیک شرقی تفکرشان شده بود چرا امروز این‌گونه عمل می‌کند؟ آیا برآستی انسان با انسان تفاوت دارد؟ یا اینکه در مرام خانم سوکی و کسانی که با طراحی رسانه‌ای خود او را ماندلای رآسیا جا زده‌اند صلح و مدارا تنها شامل گروه خاصی از انسان‌ها می‌شود؟ شاید وقت آن رسیده باشد که افکار عمومی از زیر آوار تبلیغات و ذهنیت‌سازی‌ها بیرون بیاید و به دنبال حقیقت ناب باشد.

بیاید اندکی به عقب برگردیم، به سال ۱۹۷۹ جایی که در ایران یک روحانی عالی‌مقام شیعه آخرین و بزرگترین انقلاب کلاسیک در قرن ۲۰ را رهبری و به پیروزی می‌رساند. امام خمینی رهبر انقلاب ایران از دل ناب‌ترین تفکر مذهبی شیعی در زمانه‌ی شیوع کمونیسم و مادی‌گری در شرق و کاپیتالیسم در غرب انقلابی برای خدا را به پیروزی می‌رساند. اندیشه امام خمینی از دل کلام خدا در کتاب خدا آمده است. مدعیان حقوق بشر در تمام سالهای حیات و پس از رحلت ایشان با کمک توان رسانه‌ای خود سعی در تخریب و تحریف سیمای امام داشتند تا از ایشان یک رهبر بنیادگرا در مخالفت با مبانی حقوق بشر ترسیم کنند اما از آنجا که به قل خود حضرت ایشان «خداوند دشمنان ما را از میان احمق‌ها قرار داد» امروز رسوایی این جریان‌ات از پرده برون افتاده و سیمای امام نورانی‌تر از همیشه است. بیاید نگاهی به گفتار و عملکرد امام با اقلیت‌ها در ایران نگاهی بیفکنیم. امام بر طبق نظر شریعت مقدس یهودیان و مسیحیان را اهل کتاب و پاک می‌داند و درباره زندگی آنان در

ایران انقلابی چنین می‌فرمایند: «به این [یهودی‌ها] که در ایران هستند کسی حق ندارد تعرض بکند، این‌ها در پناه اسلام و مسلمین هستند. نه به یهودی‌ها و نه به نصارا. این‌هایی که مذهب رسمی دارند، حق ندارند [تعرضی] بکنند.» (صحیفه امام، ج ۵، ص ۲۵۱ و در جایی دیگر این‌گونه بیان می‌کنند: همچنین درباره اجرای شعائر دینی و اجتماعی و مصونیت در این باره، امام خمینی (س) اقلیت‌های مذهبی را در نظام سیاسی دینی در انجام کلیه فرایض عبادی، مذهبی و اجتماعی، آزاد می‌داند و معتقد است: «تمام اقلیت‌های مذهبی در ایران برای اجرای آداب دینی و اجتماعی خود آزادند و حکومت اسلامی، خود را موظف می‌داند تا از حقوق و امنیت آنان دفاع کند و آنان هم مثل سایر مردم مسلمان ایران، ایرانی و محترم هستند.» (صحیفه امام، ج ۴، ص ۴۴۱) جالب اینکه این در مورد یهودیان و مسیحیان است و ایشان در مورد زردشتیان که از نظر برخی علمای اسلام در زمره اهل کتاب و دارای پیامبر آسمانی شمرده نمی‌شوند و از شمول اقلیت رسمی خارج هستند مواضع متفاوت و فوق‌العاده کم نظیری اتخاذ می‌کنند.

حضرت امام (ره) آنان را ساکنان قدیمی ایران می‌نامند و حقوق مشابه سایرین برای آنان برقرار می‌کند که تا امروز هم در جامعه ایران جاری و ساریست. حال برآستی می‌توان بر فراز تبلیغات و سیاه‌نمایی‌ها که رسانه‌های غربی از چهره امام نمودند ایستاد و پرسید برآستی مروج مدارا و نگاه انسانی امام مظلوم است یا خانم سوکی قهرمان اذهان اسیر در دست رسانه‌ها؟ حالا تاریخ و حقیقت آشکارتر از همیشه پیش روی همگان است، تا سیه روی شود هر که در او غش باشد.

□ اندیشه و عمل امام پادزهر عفريت داعش

در روزهایی که افراطی‌گرایی در اشکال متفاوت تبدیل به یک بحران و سرطان عمومی و رو به گسترش شده است گفتگو درباره راه حل مقابله با این پدیده شوم در میان متفکران و اندیشمندان و اهالی سیاست در جریان است. دنیای غرب پس از کابوس کمونیسم هرگز شب‌حی چنین قدرتمند، عبوس و هولناک را بر فراز زندگی و ارزش‌های خود احساس نکرده بود. افراط‌گرایان نوظهور اسلامی که ریشه در عملکرد مخدوش دول غربی در منطقه خاورمیانه دارند با عملیات‌های دهشت بار خود در اقصی نقاط جهان و حتی قلب اروپا تبدیل به آفتی بزرگ شده‌اند. غرب در پس این تقابل‌ها اول باید به یک گزاره اصلی برسد حقیقت مسلم راه تعامل را درپیش بگیرد.

اما غرب باید به دنبال تعامل با کدام روایت و اندیشه اسلامی باشد؟ آیا روایت وهابی و سعودی و فرزندان نامشروعش در داعش و سایر سردمداران خشونت و افراط باید طرف تعامل و تامل باشند یا اندیشه و عملکرد امام خمینی (ره) که نماد اسلام منزّه و انقلابی و در عین حال رحمانی بوده است. قدرت‌های غربی در همیشگی تاریخ سعی در انکار و کم‌اهمیت دانستن قدرت اسلام و اندیشه آن خصوصاً در حوزه سیاست بوده‌اند. وقتی امام خمینی به عنوان یک مرجع تقلید شیعه هدایت بزرگترین و آخرین انقلاب کلاسیک قرن را بر عهده گرفت ابتدا با ناباوری و انکار و در ادامه با تخریب و تخطئه سعی در کم‌رنگ کردن

نوای رحمانی امام داشتند و خواستند با فرو کردن پنبه‌های دروغین در گوش‌های حق‌طلب نوای اسلام وانسان خواهی که از دل تفکر و مکتب الهی برآمده بود را ناشنیده بگذارند.

اما امروز بار دیگر مختصات اندیشه و عمل امام خمینی است که اول ملت‌های آزاده و جوانان پاک سرشت را به میدان مبارزه می‌کشانند و هم نسخه بدیل وقابل سرطان داعش و افراط‌گرایی و خشونت در جهان است. امروز داعش و سایر شیاطین مشابه آن در منطقه خاورمیانه و عمل‌نگین خویش قراردادده‌اند. عملکرد و جنایات آنان در عراق و سوریه بیانگر همین نفرت مذهبی است. امام خمینی به عنوان مرجع عالی شیعه از آغاز نهضت تا فرجام پیروزی در سال ۱۹۷۹ همواره بر اسلام‌گرایی و مسلمین تاکید و تمرکز داشت و نه بر بال شیعه منفرد. امام هر کجا که ظلم و جور و فجور بود ایستادگی می‌کرد و الهام بخش ایستادگان می‌شد و خواهان رفع ستم و کجی از مسلمین و در میان آنان فارغ از شیعه و سنی بودن آنها بود. امام خمینی (ره) ظلم و اشغالگری رژیم صهیونیستی را مردود و نامشروع می‌داند و و مقاومت در برابر این اشغال و نژادپرستی کم‌نظیر در تاریخ چه در وجه برادران سنی فلسطینی و چه برادران شیعه لبنانی را واجب دانسته و مورد حمایت قرار می‌دهد. در اندیشه و عمل حضرت امام غرب ستیزی و دشمنی با مردم آن سامان جایگاهی نداشت. ایستادگی امام در برابر سیاست‌های استعماری و زیاده‌طلبانه یا هجوم فرهنگی آنان به سرزمین‌های اسلامی برابر استحالته فرهنگ اسلامی بوده است. امام خمینی با مظاهر و مزایای فنی تمدن غربی نه تنها دشمنی نداشت که در راه مبارزه و اسلام و مسلمین هم از آن سود می‌جست. حضور در کشور فرانسه و رهبری انقلاب اسلامی از

قلب اروپا نشان از این دیدگاه امام خمینی دارد. امام حتی در مدت اقامت در نوفل لوشاتو تاکید فراوانی بر رعایت آرامش و احترام ساکنان محلی و رعایت قوانین کشور فرانسه داشته‌اند. حال این اندیشه رحمانی را در ۱۹۷۹ در ترازو کنار وهابی‌گری هم پیمان غرب و افراط‌گرایی وحشی که زن و کودک... در مترو و خیابان روزنامه می‌کشد قرار دهیم، براستی درمان بلیه افراط بازگشت به امام خمینی است. امام خمینی که اگر حرف استعمار و استثمار و استبداد و فجور نباشد و کلام از انسانیت و رحمانیت آمده از سوی حق برای بشر زخمی امروز، اندیشه‌اش هنوز تازه است و مرهم و ضماد بر زخم چرکین افراط و استعمار.

□ چرا خاورمیانه آرام نمی شود؟

آتش، اعتراض و اختلاف مدتهاست که سرخط اخبار منطقه خاورمیانه است. و امروز هم که ناآرامی‌ها در عراق و بیروت دور جدیدی تحولات سخت در این منطقه پرتلاطم را نشان می‌دهد و حتی کویت که زمانی تمثیلی از قرار و بهشت زمینی در این منطقه بود با اعتراضاتی هر چند نرم مواجه گشته است. شاید ناظرانو مردمان جوانتر منطقه یا اقصا نقاط جهان درد ذهن داشته باشند که هر ناآرامی و نزاعی را هرچند طولانی آخرسر قرار و آرامش و سکونی در پیش است اما چرا این آتش سر خاموشی ندارد و هر روز به گونه‌ای در گوشه‌ای لهیب تازه می‌دهد؟ در این نوشتار برآنم هرچند کوتاه برخی دلایل تمدید تنش در این نقطه پیچیده از جهان را مورد اشاره و واکاوی قرار بدهم:

۱- تاریخ:

روزگاری ساکنان سرزمین حجاز و نجد می‌گفتند هر چیز خوب و بد از گذشته می‌آید. هر چند نمی‌خواهم به وادی تکرار تحلیلی بپردازم که ریشه همه نامرادی‌ها را در گذشته و تقسیماتو تصمیمات استعماری می‌داند که البته این تاثیر هستو همچنان هم تاثیر و اثر می‌افزیند اما تنها دلیل نیست. حضور دیرپای قدرت‌های برآمده از عصر بخار و انقلاب صنعتی اروپا در خاورمیانه تغییرات و زایمان‌های غیرطبیعی را موجب شد که امتداد متفاوت آن تا امروز هم قابل مشاهده است. هم پیمان شدند با گروه‌های کم‌شمارتر قومی - مذهبی و و ارتقا تحصیلی - مالی و

البته نظامی آنان به علت ترس این گروه‌ها از استیلای اکثریت موجب تمرکز منابع قدرت و ثروت و ایضا انباشت کینه در جوامع منطقه خاورمیانه گشت.

شاهد مثال موقیت مارونی‌ها در پیوند با فرانسه در لبنان. این تقسیماتو برکشیدن‌ها روند طبیعی یک جغرافیا و جانعه را بهم می‌ریزد. هرچند نوع مواجهه و تعامل نیروها در منطقه قبل و بدون استعمار هم نمی‌تواند چندان مشعشع بوده باشد اما در چهارچوب یک ساختار ایلی - قبیله‌ای با تعیین قلمرو و داد و ستدهای طبیعی می‌توانست زیستی دشوار اما طبیعی را رقم بزند اما وقتی انگلستان و فرانسه میراث دولت - ملت را مثل سایر منسوجات با خود به‌مراه آوردند و خواستند چیدمان غیرطبیعی را در درون نظم دولت ملت قالب‌گیری کنند حاصل شد یک گروه فربه تحصیلی، اقتصادی که تفنگ را هم در اختیار دارد و یک جماعت برکنار و حریص که هدف تحقیر و ایذا هستند و مترصد جبران. البته استعمار را تنها به دول غربی نمی‌توان نسبت داد و بخشی از زخم‌های ناسور حاصل عملکرد امپراطوری معمر عثمانی بوده که در بسط خشونت فرقه‌ای و گماشتن دسته‌ای بر گروهی بزرگ دست پررنگی داشته است، نگاه کنید به عراق تحت اداره عثمانی که همواره حلقه نخبگان اهل سنت میاندار بودند و حتی پس از استقلال تا سقوط صدام حسین در سال ۲۰۰۳ هم همین منوال ادامه داشت. در یک چنین سیستمی نمی‌توان انتظار یک پیوستگی دولت - ملت و انتقال آرام قدرت و جریان طبیعی ثروت و جاه بود و همواره آتش انتقام و جایگزینی و برانداختن و قبرنشستن پرلهیپ خواهد بود.

۲- نفت یا هیچ:

توسعه پایدار اقتصادی در بستر کشورهای منطقه خاورمیانه اتفاق نیفتاده است. یا فوران طلای سیاه پول بسیر و انحصار کم‌نظیر و دولت قوی دست منت‌گذار به بار آورده و یا چرخه کشاورزی نیم‌بند و توام با کم آبی فقر، یاس و مهاجرت را رقم زده است. در اقتصادهای نفت‌محور منطقه مواهب بسیار طلای سیاه تنها می‌تواند کروفر و خودبزرگ‌بینی ببار بیاورد و نوسان قیمت یا کاستس مواهب چاهای نفت هم وفاداری و استقرار سیستم‌های سیاسی را مختل می‌کند. مورد لیبی و معمر قذافی مثال جالبی بر این موضوع است. پول هنگفت و بادآورده نفت چنانا افسر سابق ارتش لیبی را مدهوش کرد که دست به ماجراجویی و چیرگی طلبی‌های بی‌مورد زد و اتفاقاً فقر و تبعیض را هم در داخل دامن زد. نهایت پس از خونریزی و بی‌ثباتی که تا امروز هم دامن کشیده است یک زندگی امیدوارانه مستمر را برای اهالی سرزمین شمال افریقا ببار نیاورد. کشاورزی هم به سبب نوع تقسیم اراضی باب میل و همسارباب قدرت و قلت منابع آب چندان زیست‌پایداری را برای مردم بوجود نیاورده است. نگاه کنیم به اصلاحات ارضی در دوره پهلوی که اساس همان کشاورزی نیم‌بند ایران و طبقه‌بندی اجتماعی هزاران ساله را بهم ریخت بی‌آنکه طرحی نو دراندازد و فقط باری بر دوش ملت ایجاد نمود. در مصر دوران جمال عبدالناصر هم اصلاحات دیکته شده از قاهره تقریباً کشاورزی پررونق اما ناعادلانه نیل را دستخوش تحولات غیرکارشناسی نمود و حتی موجب جاندار شدن برخی حرکت‌های تندتر در مناطق کشاورزی مصر شد.

۳- حالت فوق‌العاده:

شرایط عادی و بدن تنش شرط یک جامعه سالم، رو به تعالی و البته امیدوار است. اما در جوامعی که همواره به سبب یا اسبابی شرایط فوق‌العاده یا غیرطبیعیست امکان زندگی معمول و تمتع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی وجود ندارد و معمای امنیت چربش تام و تماماً بر باقی امور دارد. به عراق بنگرید که از ابتدای تولدش با کودتاهای مکرر و دستگیری و کشتار عوامل حکومت ماضی مواجه است و در ادامه جنگ‌های مکرر و نبرد با شبه نظامیان و... و تا امروز هم یک روال طبیعی بدون معضل را شاهد نیستیم. حتی مورد ترکیه هم همیشه با شرایط خاص و پیچیده مواجه بوده است و از نبرد با گروه‌های قومی تا نزاع‌های مرزی با سوریه و عراق تا جدال اهالی شریعت با نظامیان پیرو آتاتورک و بعدتر میان جریان گولن و اردوغان... روزگاری هم که کمونیسم و اندیشه و عوامل چپ تقریباً تماماً منطقه را درگیر شرایط غیرعادی کرده بودند امروز هم که بنگریم به دلیل عوامل متعدد معمای امنیت و بحران بر سر کثیر سرزمین‌های منطقه سایه افکنده است.

۴- رژیم تل آویوو:

ایجاد که رژیم غیرطبیعی و نامشروع که داعیه دینی (جعلی) دارد یک تنش و ناآرامی درازمدت که البته در هر دوره شدت و حدت متفاوتی دارد را موجب گشته است. در منطقه‌ای که زادگاه ادیان ابراهیمی بوده است و عنصر دینداری و قومیت تنیده در تارتار وجود مردمان منطقه است ایجاد رژیم تل آویوی هرگز پذیرفته و طبیعی نمی‌شود. این حضور هم هزینه‌های نظامی و اطلاعاتی را بالا می‌برد و نگاه امنیت‌محور را حاکم می‌کند. بسیار بودند اهالی سیاست و ارتش که به تنها به دلیل و

چرا خاورمیانه آرام نمی‌شود؟ ■ ۷۱

نوع مواجهه با رژیم تل‌آویوی را سرزمین‌های خاورمیانه قدرت را به جنگ آورده‌اند یا وانهاده‌اند و هر کیفیت حکمرانی را با سواستفاده از آرمان فلسطین و توجیه کرده‌اند. نگاه کنید به حزب بعث و صدام حسین در عراق که دوران سیاه خود را گاه با کمک‌های جزیبی به برخی گروه‌های فلسطینی یا چند کار کم‌اثر در تقابل با رژیم صهیونیستی لاپوشانی می‌کرد و ژست حامی حقوق اعراب را به خود می‌گرفت.

۵- خشونت در انتقال قدرت:

کمتر انتقال قدرتی در خاورمیانه کم خشونت و عاری از خون بوده است. هر کندن و به جا نشستن دریایی از خون، تعدی و ویرانی بیاور آورده است. این انباشته تاریخی باعث می‌شود که حتی طوایف و دسته‌جاتی که کمترین پیوندی با جماعت حاکم دارند از ترس جان و منال در وقت درگیری‌های قدرت با خشونت تمام وارد شوند و علی‌رغم انتقاد و اختلاف یک طرف ماجرا قرار بگیرند. در کودتای عبدالکریم قاسم بر علیه پادشاهی خاندان هاشمی در عراق شاه جوان و نوری سعید نخست وزیر مورد عجب‌ترین شناخت‌ها قرار گرفتند و عبدالسلام عارف هم چند سال بعد در کودتا علیه همین قاسم پیکر بی‌جان‌ش را مقابل دوربین‌های تلویزیونی آماج آب دهان و ادرار سربازان ساخت... در ترکیه هم بعد از کودتای ژنرال کنعان اورن، عدنان مندرس رئیس جمهور معمر را که با قرص اقدام به انتحار کرده بود نجات دادند و فردایش به دار آویختند و جنایات از حد تصور خارج است و بنگرید به آن چه تیمور بختیار و رکن دو ارتش در موجهه یاران دکتر مصدق و مشخصاً دکتر فاطمی و بخشی از کمونیست‌ها انجام دادند. این رویه مانع عقب‌نشینی حتی حداقلی نیروها در منازعه قدرت می‌شود که می‌دانند

عواقبش چه خواهد بود. البته نباید ناگفته گذاشت که موارد ملایم‌تری هم وجود داشته، مثل دو انتقال قدرت در قطر و همین‌طور کودتای افسران آزاد یا ضباط الحر علیه خاندان ملک فاروق در مصر که تقریباً بدون خشونت انجام گرفت و با کشتی و احترام راهی خارج از مصر شدند.

امروز اما انگار طلیعه متفاوتی در اعتراضات مشاهده می‌شود که صبقه طایفه‌ای - محفلی کمتری دارد اما نباید فراموش کرد که ساختارهای گذشته همچنان پررنگ هستند و با حدوث یک بحران طبیعی یا ساختگی که حیات، موجودیت و منافع یک محفل و فرقه یا طایفه را هدف بگیرد علی‌رغم تمام اختلافات و دلزدگی‌ها برای صیانت و حفظ نفوس همانام ناسبات گذشته بازسازی می‌شود. اما نکته این که انگار جرقه‌هایی برای مسالمت بیشتر و تعریف یک هویت فراتر از آن چه در گذشته در شریان منطقه جریان داشت برقرار شده است. اما نباید از یاد بر که کوه را نمی‌توان یک شبه تراشید و باید یک فرایند طبیعی و احتمالاً پرهزینه طی شود.

□ ایران و ایالات متحده؛ حکایت تلخ کامی و شرح جدایی

بدبینی و نزاع ۴۰ ساله جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا، وارد یکی از عیان‌ترین و البته پیچیده‌ترین دوره‌های خود شده است. بسیاری این روزها بیمناک و جست‌وجوگر در انتظار فرجام دور جدید این مبارزه دیرپا هستند. سوالات اذهان و ناظران حول محور امکان تداوم فشارهای اقتصادی بر ایران و همچنین احتمال یک درگیری نظامی محدود یا تمام عیار در منطقه خاورمیانه است که خود به اندازه کافی آتش مشتعل نفت برای شعله‌ورتر کردن آن را در اختیار دارد. برخی ریشه تضاد میان ایران و ایالات متحده را تا نقش عموسام در کودتای سال ۳۲ علیه محمد مصدق به عقب می‌برند اما اگر نخواهیم اسیر قدرت روایت‌های متواتر و تلمبار شده شویم، می‌توان در این روایت تردید جدی کرد.

جنبش ملی شدن صنعت نفت یک جنبش به شدت شهری - تهرانی بود که توسط لایه نازکی از اشراف وطن‌دوست قاجاری باقیمانده در سیستم اداری اشرافی ایران آن عصر و تحصیل‌کردگان فرنگ رفته دوران پهلوی اول هدایت می‌شد و جماعت گرسنه و برهنه و البته بیشتر بی‌سواد ایران آن روزگار مگر در موارد همدلی‌های احساسی یا اجیرشدگی حسب وفاداری یا منافع ایلی و خاندانی نقش چندانی در حرکت نداشتند و شاید بتوان ادعا کرد بخش بزرگ‌تری از مردمان نمی‌دانستند دعوا سرچيست و که آمده و که رفته است. یاران و همکاران

نزدیک مصدق و حتی شخص ایشان چندان تضاد غیرقابل حلی با ایالات متحده نداشتند و همکاران باقیمانده از دولت ایشان در آستانه انقلاب اسلامی و حتی پس از آن موضع شدید و غلیظی علیه واشنگتن نداشتند. بخش بزرگی از نارضایتی از ایالات متحده در ایران در میان مذهبپون و گروه‌های چپگرا در آستانه انقلاب اسلامی بوده است. مذهبی‌ها و نیروهای چپ که از شیوه حکومت استبدادی و جبارانه و البته مغرورانه شاه به تنگ آمده بودند، محمدرضا پهلوی را تنها یک بازیچه در دست ارباب واشنگتن‌نشین می‌دانستند و ادباری را که از جانب پهلوی بر ملک و ملت نازل می‌شد از چشم کاخ سفید به عاملیت پهلوی می‌دیدند.

برای لایه‌های ضخیم مذهبی معترض حمایت ایالات متحده از رژیم مستقر در تل آویو که غاصب زمین و قاتل جان مسلمانان بود از بزرگ‌ترین گناهان ایالات متحده بود. گروه‌های چپ هم که همه مسائل و حتی شعر حافظ و سعدی را در چارچوب ایدئولوژی طبقاتی و نبرد میان خیرمطلق مسکو شر بی‌انتهای سرمایه‌داری متجاوز ایالات متحده تحلیل می‌کردند. در منظر این گروه‌ها هر شر و ناصوابی ریشه در سرمایه‌داری و امپریالیسم و ایالات متحده داشت و ستیز با تمام مظاهر آمریکا را لازم و واجب می‌کرد. اگر ایالات متحده در سال ۳۲ حتی از نزدیکی ایران هم عبور نمی‌کرد در سال‌های بعد دلیل کافی برای نفرت و بیزاری از این کشور وجود داشت. اگر از تاریخ گذر کنیم و به شعله پرحرارت منازعه امروز پردازیم، می‌شود در ذیل مجموعه به تعریف و تحریر موضوع پرداخت.

عملیات فریب:

ایالات متحده به دنبال جنگ همه‌جانبه با ایران نیست؛ پس سلطنت‌طلبان

و دوستان رجوی و بیکاران و ماجراجویان داخل و خارج خشنود نباشند که بوی کباب در فضا غلطانداز است. ایران، نه کره شمالی در گوشه‌ای فراموش شده از جهان است و نه کوبا که سرزمینی بی‌اثر و بی‌منبع در بغل گوش ایالات متحده واقع شده باشد، ایران در مرکز خاورمیانه یک کشور ۸۰ میلیونی است که بی‌ثبات کردن آن کل منطقه ملتهب را به آتشی غیرقابل مهار حواله می‌دهد. بی‌ثبات شدن ایران، عراق و عربستان و البته شرق شبه قاره‌ای را هم به همراه بخشی از شامات به آتش می‌کشد و آیا چنین فاجعه‌ای سرریزهای امنیتی وحشتناک به سراسر دنیا نخواهد داشت؟ چنین دیوانگی بعید و غیرممکن است. ۴۰ درصد انرژی مصرفی دنیا از خاورمیانه به مقاصد در غرب و شرق عالم بارگیری می‌شود. به‌راستی ذهن حسابگر و پیچیده امروز که از پکن تا واشنگتن را به هم پیوسته کرده است تاوان و خواستی برای مختل کردن این روند دارد؟

کمبود شخصیت کاریزماتیک:

اگر در باغ سبزنمایی برخی رسانه‌های فارسی‌زبان را به کنار بگذاریم و با عینک واقعیت مستقر و نه مطلوب به جامعه و انسان نگاهی بیفکنیم، در می‌یابیم که یک کشور را قدرت و قانون و رضایتمندی در کنار هم اداره می‌کنند و با نطق و همه چیز درست می‌شود و تکیه بر حرف که جز باد هوا نیست، نمی‌توان کشورداری کرد. در تمام ۴۰ سال گذشته کمتر گروه یا شخصیت دارای وزن و مقبولیت در مقابل جمهوری اسلامی خودنمایی کرده است. کمتر دو گروهی را می‌توان در میان مخالفان می‌توان پیدا کرد که یکدیگر را قبول داشته باشند یا توان جریان‌سازی و مقبولیت گسترده اجتماعی درون مرزهای ایران داشته باشند. در شرایطی که به دلیل تغییر شرایط فرهنگی و اقتصادی جهانی کاریزماها کم‌رنگ

شده‌اند و فرهنگ و تفنن نقش مهم‌تری از سیاست دارند، احتمال پدید آمدن رهبران مورد وثوق همگانی و کاریزمادار بسیار بعید است. نه در ایران حتی در فرانسه و آمریکا هم از مارشال دوگل و جان کندی به ماکرون و ترامپ رسیده‌اند. در چنین شرایطی که هیچ نیروی متشکلی وجود ندارد، متحدترین و مجتمع‌ترین نیروها درون جامعه ایران هنوز حلقه‌های مذهبی هستند که در ادای تکلیف و عمل به فتوا تردید کمتری به خود راه می‌دهند. در چنین برآیندی از آرایش سیاسی و فقدان قدرت جایگزین حتی اگر قدرت بازدارندگی ایران را که داخلی و غیروابسته است هم نادیده بگیریم، دست زدن به جنگ همه جانبه احتمالی نزدیک به غیرممکن است.

پیچ صهیونیستی:

در چالش‌های میان تهران و واشنگتن مهم‌ترین عامل برای ساکنان کاخ سفید طفل لوسی به نام رژیم تل آویو است. یکی از استادان علوم سیاسی ایرانی چند سال قبل و در آستانه مذاکرات منتهی به برجام گفته بود که مشکل اساسی در رابطه میان ایران و آمریکا، اسراییل است و هیچ معاهده‌ای بدون در نظر گرفتن این عامل، گسترده‌گی و دوام کافی را نخواهد داشت. به نظر می‌رسد به دلیل تضاد ماهوی جمهوری اسلامی ایران و رژیم اشغالگر یک تنش دائمی است، پس استراتژی تضعیف و مهار ایران در دستور کار هر دولتی در واشنگتن خواهد بود اما این با جنگ تمام عیار بسیار متفاوت است و در هر دوره بسته به شرایط منطقه خاورمیانه و ساکنان کاخ سفید و پاستور در روش متفاوت اما در معنا نزدیک است.

تله آمریکایی:

برای ختام این نوشتار درخصوص تحلیل برنامه ایالات متحده در برابر جمهوری اسلامی ایران می‌خواهم به یک روایت قدیمی از روستاهای ایران اشاره کنم. یک مرد اصیل و مغرور در روستایی در ایران زندگی می‌کرد. نامبرده دارای املاک موروثی بسیاری بود و البته منبع درآمدی هم غیر از این دارایی‌ها نداشت. جماعتی که خود حقوق ثابت و سپرده‌های کافی از منابع گوناگون در اختیار داشتند و از اصالت و بزرگی صاحب املاک به تنگ آمده بودند در لواهای مختلف قصد تضعیفش را داشتند. با روانه کردن جماعت‌های مختلف به منزلش مرد را مجبور به هزینه گزاف برای پذیرایی می‌کردند و می‌دانستند که ملزومات بزرگی جز انداختن سفره رنگین نیست. از سوی دیگر هرشب به دست رندی شیشه خانه مرد را می‌شکستند و نامه تهدیدآمیز ارسال می‌کردند و مرد را مجبور می‌کردند که برای تامین امنیتش بیشتر هزینه کند و تمام این‌ها از محل فروش زمین‌های قیمتی پدری بود. آن‌چنان ضیافت و تمهید و تهدید را بالا بردند که از منابع و زمین‌های خان هیچ برجا نماند. مرد ماند و دهان‌های باز و طبع بلند و البته جیب خالی! این همان استراتژی امروز آمریکا در برابر ایران است؛ بالابردن هزینه‌ها و اتلاف منابع و یک سرزمین فقیر و بی‌خطر که باشد اما هیچ نداشته باشد.

□ رابطه ایران و پاکستان «بی نظیر» نیست!

وقوع فاجعه تروریستی حمله به اتوبوس حامل مرزداران نیروی زمینی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و شهادت جمعی از آنان بار دیگر نقش و جایگاه کشور پاکستان به عنوان یک همسایه پرحاشیه برای ایران را پررنگ کرد. مرزهای شرقی ایران در چند دهه اخیر به سبب بی‌ثباتی‌های مکرر جمهوری افغانستان و پاکستان و همین‌طور حضور نیروهای خارجی و گروهک‌های خشونت‌طلب قومی - مذهبی محل تردید و تردد ناامنی و خشونت و طبعاً فقر و توسعه نیافتگی بوده است. اگر حساب سرزمین زجرکشیده افغانستان را به دلیل سال‌های مکرر جنگ داخلی و فقدان یک دولت مرکزی متشکل و قدرتمند و اردوی ملی (ارتش) هماهنگ جدا بدانیم نقش پاکستان که از ابتدای تولدش دارای یک ارتش حجیم و آزموده در جنگ‌های متعدد با هندوستان است را چگونه می‌توان تعریف و توجیه کرد؟

نزدیک به پانزده سال است گروهک ریگی و دیگرانی دست به اقدامات تروریستی در مرزهای شرقی ایران می‌زنند و به داخل پاکستان می‌گریزند و در برخی حملات اتباع اسلام‌آباد هم عامل یا احتمالاً نقش‌های دیگری برعهده دارند و این می‌تواند هم تبدیل به یک نقطه ضعف حیثیتی برای ایران شود و هم روند سرمایه‌گذاری و توسعه و فقرزدایی را در مناطق دور از مرکز کندتر کند و پیوستگی ملی را هم محل سوال قرار دهد. به نظر می‌آید به نقش پاکستان در این میان باید

دقیق و موشکافانه‌تر پرداخت، کشوری که اسامه بن لادن دشمن درجه اول ایالات متحده را در «ابیت‌آباد» بیخ گوش اسلام‌آباد نگاه می‌داشت و البته در تمام این سال‌ها بیش‌ترین پول و سلاح را از ایالات متحده دریافت می‌کرد! و نهایتاً هم عملیات قتل بن لادن در خاک کشورش را هم به روی خود نیاورد! پس از خروج بریتانیا از شبه قاره هند وقتی مسلمانان و هندوها بر سر ماندن در یک واحد جغرافیایی به تفاهم نرسیدند دو کشور هند و پاکستان در سال ۱۹۴۷ به وجود آمدند. البته پاکستان تا سال ۱۹۷۱ بنگلادش را هم شامل می‌شد که در آن روزگار پاکستان شرقی نامیده می‌شد. مقصود از نام پاکستان سرزمین پاک‌ها است که اشاره به مسلمان بودن آنان در قیاس با هندوها دارد.

ایران زمان پهلوی اولین کشوری بود که استقلال پاکستان را به رسمیت شناخت و جالب این‌که پس از انقلاب اسلامی هم پاکستان اولین کشوری بود که نظام جدید و انقلاب را به رسمیت شناخت. در دوران پهلوی رابطه طرفین به دلیل قرار گرفتن هر دو کشور در مدار غرب در معادلات جنگ سرد روابط بسیار حسنه بود. ایران و پاکستان هر دو عضو پیمان امنیتی ضد کونیستی ستو بودند و پیمان عمران منطقه‌ای را هم با ترکیه برای توسعه روابط اقتصادی منعقد کرده بودند. محمدرضا پهلوی کمک‌های فراوان اقتصادی به پاکستان می‌نمود و دیدارهای پرشمارش با ایوب خان و یحیی خان روسای جمهوری نظامی پاکستان از پرشمارترین‌ها بود. در شورش‌های جدایی طلبانه بلوچستان پاکستان در دهه پنجاه خورشیدی شاه ایران کمک‌های فراوانی به پاکستان نمود. در دوره ریاست جمهوری ذولفقار علی بوتو پدر بینظیر بوتو به سبب ایرانی تبار بودن همسر بوتو خانم نصرت بیگم رابطه گرم‌تر هم شد.

کودتای ژنرال ضیالاحق در پاکستان تقریباً هم زمان با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران اتفاق افتاد و خانواده بوتو برای پادرمیانی حضرت امام(ره) جهت جلوگیری از اعدام ذولفقار علی بوتو به ایران هم سفر کردند اما در شلوغی‌های روزهای ابتدایی انقلاب راه به جایی نبردند. در دهه اول انقلاب به سبب رابطه گرم پاکستان با حکومت پهلوی چندان رابطه گرمی میان طرفین برقرار نبود اما با سقوط هواپیما و مرگ ژنرال ضیالاحق و ریاست جمهوری خانم بینظیر بوتو رابطه گرم‌تر شد. پاکستان برای وفات امام خمینی ده روز عزای عمومی اعلام شد و پرچم کشور به حالت نیمه افراشته درآمد. در سال‌های جنگ ایران و عراق پاکستان امکان جابجایی کالاهای اساسی را در بندر کراچی خود برای ایران فراهم کرد و البته ایرانیان از خدمات پزشکان پاکستانی در آن سال‌ها خاطرات بسیار خوبی در خاطر دارند. در رابطه دهه‌های اخیر میان ایران و پاکستان که البته نام هر دو کشور هم جمهوری اسلامی را به عنوان پیشوند خود دارند چند عامل مهم وجود دارد که تا امروز هم در تحیل مناسبات دوجانبه باید مدنظر قرار گیرند:

۱- مرز، قومیت و مذهب: وقتی در زمان سلطنت قاجار در ایران و استعمار بریتانیا در شبه قاره هند به سبب ضعف و فتور ایران و مستعمره بودن شبه قاره یک ستوان بریتانیایی به نام «گلدسمیث» مامور ترسیم مرزهای شرقی دو سرزمین شد بدون توجه به حقایق تاریخی و جغرافیایی استخوان‌های بسیاری را لای زخم باقی گذاشت و البته این سنت دیرپای لندن در منطقه است. گلدسمیث بلوچستان بزرگ ایران را میان ایران، پاکستان امروزی و افغانستان تقسیم کرد و مرزهای جدیدی بوجود آورد و حتی در میان پاکستان و افغانستان هم خط مرزی «دیورند»

را باقی گذاشت که تا امروز هم به یک مسئله حیثیتی و خونین میان طرفین تبدیل شده است.

این شرایط جغرافیایی باعث می‌شود سیاست پاکستان بی‌ثبات‌سازی افغانستان و شرایط عدم صلح و حمایت از گروه‌هایی مثل طالبان یک کانون بزرگ بی‌ثباتی در منطقه بوجود بیاورد. تفکرات افراطی مذهبی هم از دیرباز در پاکستان ریشه داشته است. اگر به تفکراتی کسانی چون مودودی و حتی روشنفکرانی چون اقبال لاهوری نگاهی بیندازیم متوجه خط پررنگ این مسئله در سرزمین سند و پنجاب می‌شویم. لشکر جنگوی و سپاه صحابه از افراطی‌های مذهبی عمده پاکستان بودند که حتی خانه فرهنگ ایران در لاهور را آتش زدند و بسیاری از کارگزاران ایران را شهید کردند. در فاجعه اخیر علی‌رغم جریحه‌دار شدن احساسات و سوگواری مردم برای مرزداران ایرانی باید به این نکته هم توجه کرد که برای انتقام‌گیری وارد شدن به خاک پاکستان و انجام عملیات در آنجا می‌تواند با تبلیغات گسترده دشمنان ایران به عنوان یک نزاع مذهبی - قومی شناسانده شود و این ماری است که با توجه به مرزهای گسترده و پیوند با نامنی و مواد مخدر می‌تواند تبدیل به یک اژدهای هولناک شود.

۲- فقر شدید: پاکستان سرزمین بسیار فقیر با بیش از صد و بیست

میلیون جمعیت است. مگر در حوزه کشاورزی که آنهم در اختیار چند خاندان بانفوذ قدیمی (بوتو و شریف) و امرای ارتش و سیاستمداران است منشا درآمد دیگری وجود ندارد و هزینه بالای ارتش و فساد گسترده را هم به این موارد اضافه کنید. هر کشور و رابطه برای پاکستان یک امکان برای کسب درآمد است. هم از آمریکا کمک می‌گیرند و هم از عربستان و امارات. بخش بزرگی از کارهای رزمی و سخت در ارتش

عربستان در همین جنگ ائتلاف عربی بر علیه یمن را پاکستانی‌ها بر عهده دارند و فرمانده ائتلاف هم یک ژنرال بازنشسته پاکستانی است! پاکستانی‌های بسیاری در عربستان، امارات و عمان کار می‌کنند و ارز این کارگراها برای اقتصاد پاکستان بسیار مهم است. و برای ادامه‌ی مستمر این مستمری از هیچ کاری هم پرهیز ندارند. جمیت بالا و کیفیت بشدت پایین زندگی ارزش انسان را در این سرزمین نازل کرده است. این‌که تعداد زیادی از اتباعش در جنگ برای عربستان یا شرایط ناهنجار و ناعادلانه کاری جان از دست بدهند اساساً مهم نیست، در میان انبوهی که همه روزه از میان می‌رود دیده نمی‌شود. در چنین موقعیتی ایجاد تنش با کشوری که شرایط فوق را دارد و برای دریافت منابع مالی حاضر به یراق است و البته اتلاف نفوس و شهروندانش هم هیچ محدودیتی ندارد باید دقت کافی بخرج داد. برای ایران با توجه به جمیع شرایط کشور تلفات انسانی بسیار حائز اهمیت است و باید راه نزدیک‌تر به ثواب را برگزید.

در شرایط حاضر با توجه به شرایط خاص ایران در عرصه جهانی و نزاع عیان‌تر از هر زمان با ایالات متحده باید با هوشیاری بیشتری رفتار کرد. درگیری در خاک پاکستان می‌تواند عوارض خطرناک و ادامه‌داری را که در فوق به آن اشاره رفت را به دنبال داشته باشد. پاکستانی‌ها نشان داده‌اند با توجه به شرایطشان اهل مذاکره هستند و هدیه را از جانب هرکس باشد نیکو قبول می‌کنند، چه کیف پول سه میلیارد دلاری محمد بن سلمان باشد و چه کمک از جای دیگر. اما در کنار مشوق‌ها باید به اسلام‌آباد فهماند که اگر امنیت ایران در مرزهای شرقی مخدوش شود نقاط شکنندگی و ضربه‌پذیر اسلام‌آباد هم بی‌شمار است و ایجاد یک امنیت نسبی و پایدار بهتر می‌تواند طرفین را به سود مشترک برساند. اما

از یاد نبریم که گاهی اسلام‌آباد برای نشان دادن اهمیت و توانایی خود برای طرف‌هایی که از آنها پول می‌گیرد بازی‌های امنیتی را راه می‌اندازد و برخی تحرکات را هم نادیده می‌گیرد. نکته آخر اینکه قدرت سیاستمداران را در اسلام‌آباد نباید چندان هم موسع در نظر بیاوریم. حکومتی که نخست وزیر پیشین خانم بوتو و بسیاری دیگر از نام‌آوران توسط لایه‌های امنیتی‌اش ترور می‌شوند و گاه افراطیون مذهبی تا پشت کاخ ریاست جمهوری هم می‌رسند را در مناطق قبیله‌ای و ایلات دوردستی چون بلوچستان و سرحد نباید چندان هم جدی گرفت.

□ برجام تنها یک پیروز دارد

برنامه جامع اقدام مشترک پنج ساله شد. اما نه کیک و شمعی در کار است و نه دل‌ها خوش چونان پنج سال قبل حین تولد برج‌ام. امروز گرمی دل‌ها و رشته امید به برج‌ام با کمینه پنج سال قبل هم قابل تراز نیست اما هیچ تامل و ضمانتی در کار نیست که پنج و پنجاه سال بعد هم داوری همین گونه و کیک تولد چنین بی‌رمق باشد. تاریخ درازدامن است و قضاوت آستینی معوج دارد. بیست و سوم اردیبهشت دو سال قبل دونالد ترامپ رئیس‌جمهور نامتعادل ایالات متحده تصمیم خود را برای ماندن یا خروج احتمالی کشورش از برج‌ام اعلام کرد. ماکرون و مرکل رهبران فرانسه و آلمان که طرف‌های اروپایی برج‌ام هستند هم به دیدار ترامپ رفتند تا او را متقاعد به ماندن در برج‌ام کنند یا با وعده همراهی در پیگیری ایجاد محدودیت‌های جدید برای ایران ترامپ را در برج‌ام نگاه دارند. ترامپ در برج‌ام بماند یا از آن خارج شود این معاهده در افواه جمعی مردم ایران به پایان رسیده و در بهترین حالت به شدت کم اهمیت است.

انتظار گشایش در اقتصاد و معیشت و اشتغال که برای بسیاری به برج‌ام گره خورده بود چنان نامحقق ماند و حتی شرایط سخت‌تری حاکم شد و «سرکنگبین صفرا فزود» که برای مردم ایران برج‌ام دیگر محلی از اعراب ندارد. برای تیم روحانی - ظریف هم برج‌ام گنج سخت بدست آمده و زود قیمت از دست داده بود. شاید کمتر کسی باور می‌کرد

توافقی که گاه به توافق قرن تعبیر می‌شد و جواد ظریف را همتراز نامدارترین و خوشنام‌ترین شخصیت‌های تاریخی این سرزمین جای می‌داد چنین سریع طعم ناخوشایندش را در کام آنان فروبریزد. بسیاری گمان می‌کردند گره‌های اقتصاد ایران با تفاهم با غرب و مشخصاً ایالات متحده مرتفع شده و همه چیز به ریل و روال عالی خواهد افتاد اما هرگز به این نکته باریک‌تر از مو توجه نکردند که چگونه بسیاری کشورهای که مسئله‌ای با غرب ندارند و حتی دوست و کارگزار آن هم هستند چگونه وضعیت رقت‌بار اقتصادی دارند؟ رابطه حسنه یا فراتر از حسنه و یا ناخوشایند و تنش‌آلود ارتباط کمی با شکوفایی و گسترش اقتصاد و معیشت دارد که اگر این‌گونه بود چین کمونیست که به‌طور تاریخی در اردوگاه شرق جای می‌گیرد چنین قدرت اقتصادی شکوفا و مصر و اردن و... که متحدان ابدی ایالات متحده در این سال‌ها بوده‌اند در فلاکت اقتصادی محض دست و پا نمی‌زدند.

رابطه ایران و ایالات متحده متغیری از خواست و امنیت رژیم مستقر در سرزمین‌های اشغالی و خواست‌های امنیتی آن با کمک لایه پرنفوذ حامی این رژیم در کارتل‌های اقتصادی و رسانه‌ای و البته سیاسی امریکاست. تل‌آویو مهم‌ترین اولویت سیاست خارجی واشنگتن است و این در تمام رفتار و کنش‌های سیاسی آمریکا قابل مشاهده است و به دلیل ماهیت سازش‌ناپذیر انقلاب اسلامی در مقابل ماهیت و هویت نامشروع رژیم صهیونیستی رابطه ایران و ایالات متحده قابل عادی‌سازی و یک تفاهم پایدار نیست. هرچقدر هم تهران راه بیاید با یک بهانه جدید بازی را شروع خواهند کرد. با خروج احتمالی ترامپ از برجام برخی خواهند پرسید فرجام برجام برای کشور چه بود و پیروز نهایی برجام

کدام طرف بوده است؟ پاسخ این سوال روشن است: برجام تنها یک پیروز داشت و آن مقام معظم رهبری هستند. در اواخر دولت احمدی‌نژاد که پرونده هسته‌ای تقریباً قفل شده بود و مذاکرات به نتیجه ملموسی نمی‌رسید و افزایش ساعتی بهای اقلام و پول خارجی به طور مصنوعی معیشت را به پرونده هسته‌ای گره زده بود یک خواست عمومی برای تغییر مسیر هسته‌ای در کشور بوجود آمده بود.

و البته برخی مسئولین دولت دهم هم می‌خواستند در افواه عموم وانمود کنند که آن‌ها خواهان گشایش. توافق در بحران هسته‌ای هستند اما اختیار لازم را ندارند و توپ را به زمین نهادهای انقلابی و مراجع دیگر بیندازند و طبق عادتشان از اعتبار دیگران خرج کنند. با پیروزی حسن روحانی و انتخاب جواد ظریف به وزارت خارجه، پرونده هسته‌ای از شورای عالی امنیت ملی به وزارت خارجه سپرده شد و عزم مذاکره در دولت جدی بود و رهبر معظم انقلاب در سخنانی هوشمندانه بیان کردند. بنابراین از مذاکراتی هم که امروز در جریان است، ما ضرری نخواهیم کرد. البته بنده همچنان که گفتم خوشبین نیستم؛ من فکر نمی‌کنم [از] این مذاکرات آن نتیجه‌ای را که ملت ایران انتظار دارد، به دست بیاید، لکن تجربه‌ای است و پشتوانه‌ی تجربی ملت ایران را افزایش خواهد داد و تقویت خواهد کرد؛ ایرادی ندارد اما لازم است ملت بیدار باشد. ما از مسئولین خودمان که دارند در جبهه‌ی دیپلماسی فعالیت می‌کنند، کار می‌کنند، قرص و محکم حمایت می‌کنیم، اما ملت باید بیدار باشد، بداند چه اتفاقی دارد می‌افتد [تا] بعضی از تبلیغاتچی‌های موجب‌بگیر دشمن و بعضی از تبلیغاتچی‌های بی‌مزد و موجب - از روی ساده‌لوحی - نتوانند افکار عمومی را

گمراه کنند.

یکی از طرفدها و خلاف‌گویی‌ها این است که این‌جور القا کنند به افکار عمومی مردم که اگر ما در قضیه‌ی هسته‌ای، تسلیم طرف مقابل شدیم، همه‌ی مشکلات اقتصادی و معیشتی و غیره حل خواهد شد؛ این را دارند تبلیغ می‌کنند. البته تبلیغاتچی‌های خارجی با شیوه‌های کاملاً ماهرانه‌ی تبلیغاتی خط می‌دهند، در داخل هم بعضی از روی ساده‌لوحی و بدون اینکه نیت سوئی داشته باشند، بعضی هم واقعاً از روی غرض همین را دارند تبلیغ می‌کنند که اگر ما در این قضیه کوتاه آمدیم و تسلیم شدیم در مقابل طرف مقابل، همه‌ی مشکلات اقتصادی و مانند اینها حل خواهد شد؛ این خطا است. چرا خطا است؟ چند علت دارد. من مایلیم شما جوان‌های عزیزمان - هم شما که در این جلسه تشریف دارید، هم قشر جوان فرهنگ‌دوست، قشر جوان آگاه ما، جوان پراکنجه‌ی ما، دانشجویان ما، دانش‌آموزان ما در سرتاسر کشور که من یک‌وقت گفتم شماها افسران جنگ نرمید - فکر کنید (خبرگزاری فارس). دقت کنیم، رهبر انقلاب در مواضعی تاریخی با مذاکره که تبدیل به یک خواست نسبتاً عمومی شده بود و در انتخاب حسن روحانی متجلی شده بود مخالفتی نکردند و نشان دادند در ساختار حکومتی ایران هیچ ممانعت و ایستادگی در برابر خواست عمومی حتی از سوی عالی‌ترین مقام نظام هم وجود ندارند و با وجود این که از ماهیت بدعهد و طغیانگر طرف مقابل اطلاع و اشراف کامل وجود دارد اما باز به دولت اجازه مذاکره به خواست جمهور مردم داده می‌شود و از توافق حاصله هم علی‌رغم انتقادات و نارضایی‌های احتمالی حمایت کامل می‌شود و هیچ نقض عهدی صورت نمی‌گیرد.

براستی چه چیزی بالاتر از این مردمسالاری و پیوستگی میان خواست مردم و عمل و حمایت بالاترین مقام کشور؟ و از سوی دیگر درایت رهبر معظم انقلاب که از در همان روزهای هیجان اعلام کردند خوشبین نیستند و به طرف مقابل اعتماد ندارند و گذر زمان هم ثابت کرد که سخن و تحلیلشان کاملاً مقرون به حقیقت بوده است و نه توافق با غرب منجر به گشایش اقتصادی شد و البته غرب بدعهدی خود را عیان تر از همیشه به ملت ایران نشان داد. رهبر معظم انقلاب پایداری بر عهد را فارغ از میزان رضایت از آن به عنوان یک اصل اسلامی - ایرانی به نمایش نهادند و آشکارا نشان دادند فتوای منع تولید و بکارگیری سلاح اتمی چه میزان بالایی از اعتبار دارد و پیمان و معاهده و پرطمطراق بزرگترین قدرت‌ها اعتباری به اندازه رفتن و آمدن یک دولت. براستی پیروز نهایی و تنها پیروز برجام مقام معظم رهبری بودند که با اعتنا به خواست مردمشان اجازه مذاکره و توافق را دادند و توامان بر بدعهدی شک به طرف مقابل تاکید کردند از توافق حاصله که قول و وعده نظام هم بود نهایت حمایت را کردند و نشان دادند میان خواست ملت و دولت و رهبری تخالفی وجود ندارد و البته با بدعهدی و پیمان شکنی طرف مقابل صدق سخن و دوراندیشی ایشان بیش از همیشه بر ملت و جهانیان آشکار شد.

□ از عمو ولادمیر تا سرباز پوتین

انتخابات ریاست جمهوری روسیه در ۱۸ مارس مقارن روزی که شبه جزیره کریمه به روسیه ملحق شد برگزار خواهد شد تا تمدید سیادت پوتین بر کرملین مقارن روزی تاریخی و مهم برای ملتی مغرور باشد. از سالهای آخر حیات شوروی تا پایان بوریس یلتسین همیشه بدمست و ظهور پوتین روسها دوران کم نظیر تحقیر و آشفته‌گی را تجربه می‌کردند. دوران بسته تضاد و ستیز با ارزش‌های غربی و کمبودها قفسه خالی فروشگاه در شوروی با اشتیاق رسیدن به دروازه‌های غرب برای بسیاری از اهالی شوروی همراه بود تا آنجا که در اوایل دهه نود صف چند کیلومتری برای دریافت همبرگر آمریکایی مک دونالد در مسکو تشکیل می‌شد. اما غرب کعبه آمال روسها نبود. دوران پس از شوروی با آشفته‌گی‌های شدید اقتصادی، ناامنی و ظهور مافیاهای هولناک همراه بود. کشورهای مهم غربی به تمامی برای روسیه آغوش نگشودند و روسیه تا حد یک کشور درجه دو اروپایی چون لهستان تنزل کرد و حتی غرب از طریق تجهیز و تهییج چچنی‌ها و کمک به فروپاشی متحدین مسکو در جمهوری‌های سابق شوروی سعی در اضمحلال همیشگی روسیه داشتند و این برای مردمانی که از دوران پتر کبیر و ایوان مخوف همواره رویای بزرگی و برتری، تمدن‌سازی و هدایت جهان را داشتند بسیار گران می‌آمد. روسها همواره به نگاه از بالا به سایر ملل عادت کرده بودند و برای سالها چه در قالب امپراطوری تزاری و چه شوروی کمونیست از

قطب‌های جهان بودند و این که بشوند کشوری رام و آرام چون سوئد و لهستان برای بخش بزرگی از مردمی که روح بلند پرواز و طبع سخت کوش داشتند غیرقابل تحمل بود. قضیه تا جایی پیش رفت که بسیاری از روسهای ملی‌گرا که یلتسین را در تحقیر کشورشان مقصر می‌دانستند با دهن او در میدان سرخ هم مخالفت کرده و او را مایه سرشکستگی کشور می‌دانستند.

پوتین به یلتسین نزدیک بود و اتفاقاً دیدگاه‌های غرب‌گرایانه داشت ولی عملکرد غرب و عزم آنها برای زوال نهایی روسیه دیدگاه او را دگرگون کرد و با تکیه بر همکاران سابق امنیتی‌اش به بازسازی روسیه و ایجاد ثبات با سرکوب چپنی‌ها و نیروهای مخالف در ارتش و همین‌طور پاکسازی حلقه جاسوسی غرب در روسیه پرداخت. پوتین با بهبود قیمت نفت و گاز به اقتصاد سروسامان داد و مافیا را در حوزه برخی هم‌پیمانان خود محدود کرد و البته چون می‌نخاییل خودورکفسکی یا رومن آبراموویچ میلیادر نفتی وقتی از حدی فراتر رفتند به دستاویزهایی آنها را گرفتار کرد یا راند. پوتین با اعمال قدرت در گرجستان و اوکراین و البته سبک زندگی خاص و شمایل قدرتمندش غرور روسها را احیا کرد و مداخله در سوریه و مانع احقاق خواست آمریکا شدن عملاً نشان داد خرس روسی بیدار و تیز دندان است. البته همه چیز هم اینقدر عالی نیست، اول اینکه اقتصاد روسیه که در دوره استالین صنعتی شده بود تمام مزیت‌های صنعتی خود را از دست داده و یک اقتصاد انرژی‌فروشی چون عربستان و قطر است و بازی با قیمت انرژی در دراز مدت یا به بهره برداری وسیع رسیدن نفت شیل می‌تواند خواب خوش امپراطوری روسها و پوتین را درهم بریزد. فرهنگ غرب در روسیه نفوذ فراوانی دارد

وسبک زندگی با رشد درآمدهای نفتی به شدت مصرفی و برند گرا گشته و فاصله طبقاتی وجدان جامعه را آزار می‌دهد پدیده‌های چون بی‌اعتنایی به کلیسای ارتدوکس که اسقفش مورد وثوق پوتین است از طریق اجرای آواز در کلیسا و رواج همجنسگرایی ارزش‌های پایه‌ای که پوتین حامی آن است از مخاطرات دیگر است. نوع رابطه روسیه پوتین با ایران هم از موارد پیچیده است. روسیه متحد استراتژیک ایران است و البته با توجه به اقتصاد انرژی فروش دو کشور در حوزه انرژی و اقتصاد رقیب هستند هرچند در حوزه صادرات گاز به اروپا برخلاف برخی تحلیل‌ها رقیب محسوب نمی‌شوند چراکه اروپا منبع تامین گاز ثالث یا مطمئن می‌خواهد و شرایط خاص سیاسی ابران و تضاد ماهیتی با غرب موضوع را متنفی می‌کند. در سوریه حضور مستقیم روسیه کمی بار ایران را کم کرد اما روسها در چانه زنی بر سر سوریه پس از جنگ بی‌پروا و خودخواه هستند و البته منافع رژیم صهیونیستی را با توجه به یهودیان سفاردی روسی ساکن اسرائیل لحاظ می‌کند. هرچه هست پیروزی پوتین و اعمال قدرت پوتین ادامه‌دار است و در زوال دموکراسی‌های غربی با دلک‌هایی چون ترامپ و... سالهای آتی از آن روسیه است تا چین به منتهای رشد برسد و سودای تشخیص و اعمال قدرت به سرش بیفتد و غرب شاید از سرایشی باز گردد.

□ سیاه مثل اعماق آفریقای وجودم

آنچه در میان هیایوی کرونا و هیهات یک مجنون نمای دولتدار در کاخ سفید بر گروهی از رنگین پوستان جامعه‌ی آمریکایی رفت حکایت از تکرار روندهای همیشه و تنها تسکین موقت و زیرفرش نهان ساختن جامعه‌های آلوده به خون دارد.

بنایی که بنیان گذارن ینگه دنیا کج و خونین بنا نهادند انگار تا امروز هم با همه رفوها سر راست رفتن و راست ایستادن ندارد، راست‌ترین تفکرات چون ترامپ و نژادپرستان خشونت‌طلب مثل دسته‌های کوکلاس کلان مجال خودنمایی و چنگ و دندان نشان دادن می‌یابند وانگار اگر رودربایستی‌هایی که ترامپ باب دریدن آنان را نهاده است بیشتر به کنار بروند عیان‌تر هم تیشه به پی این بنای کج خواهند نواخت. در ابتدای تسخیر و اسکان در سرزمین جدید و بکر ینگه دنیا گروه گروه ناسفیدپوستان را به بدوی‌ترین و موحش‌ترین اشکال با کمان و کمند به بند کشیده به عنوان نیروی کار یا بیگاری برای مزارع پنبه و آباد کردن و رام نمودن سرزمین وحشی گروه گروه در کشتی‌ها روانه آمریکا می‌کردند. ریشه بسیار از موسیقی‌های جاز و غلط انداز آمریکایی نیز در نجوا و نوحه‌های همین بینوایان بریده از خانه و خانمان است که بعدها در صفحاتی گرانقیمت و جریان ساز به فروش‌های آن چنانی دست یافت.

جنگ‌های معروف شمال و جنوب ایالات متحده بر سر همین قانون

برده‌داری هرچند به الغای برده‌داری انجامید اما کیفیت آموزش و جایگاه اقتصادی این «مهمانان به سرنیزه آورده» را بهبود نداد و نوعی تثبیت بینوایی، حاشیه‌نشینی و مجرم‌انگاری را به روند و توارث تبدیل ساخت. روایت است تا همین دهه شصت میلادی تفکیک نژادی هولناک و حیرت‌آوری در ایالات متحده با وضوح کامل اعلام و اعمال می‌شد. دامن این درنده‌خویی و بهره‌کشی و تحقیر تا استفاده از اماکن عمومی و وسایل حمل و نقل و حتی استفاده از آب‌خوری‌ها هم امتدا داشت. بر وردی بسیاری عشرتکده‌های آن روزهای ایالات متحده به خط خوانا نگاشته بودند «ورود سگ و سیاهپوست ممنوع» و تو خود حدیث دردناک بخوان از چهار کلمه که خود شرم دارند از جمله شدن!

مبارزات سالیان و تغییر جهان اما امید بهبود و شریف بودن تن آدمی به «جان آدمیت» را افزونتر کرده بود اما فارغ از تغییر تابلوها و گل کردن امثال اپرا وینفری مجری شهیر رنگین پوست یا حتی باراک اوباما که می‌شود آنها را از تنهاترین رنگین پوستان موفق و مرفه خواهند و نه یکی از تن‌ها شادکام رنگین پوست ایالات متحده، شرایط تغییر چندانی نکرده است. آمارها حکایت از سطوح بسیار پایین‌تر آموزش و به تبع اتباع شغل‌های بهتر از سوی ناسفیدپوستان دارد. فقر و توسعه نیافتگی وقتی چون سیل ناگزیر به مرداب جرم و جنحه و مواد مخدر پیوند می‌خورد امکان ایجاد تصویر یک بحران دائمی و بمب ساعتی را از این جماعت محکوم به بینوایی فراهم می‌کند.

وقتی در یک جامعه علاوه بر طبقه تحصیلکرده و برخوردار حکومتگر، جماعت فرهیخته یا متوسط‌تر جامعه گروه یا اقلیتی را یک تهدید یا مرداب برای خود و فرزندانشان تصویر یا تصور و شاید هم

تخیل کنند در بحران‌های ادواری اقتصادی - اجتماعی یا بیکاری‌های دوره‌ای آماج خشم و انزوا قرار می‌گیرند و تهدید و تحدید وقتی متقابل می‌شود سیکل خشونت و محرومیت برون‌داد شوم آن است. همان متاع نامطبوعی که امروز در خیابان‌های برخی مناطق ایالات متحده به شفافیت تمام قابل مشاهده است. دیر و دور نیست که برای گروه‌های دیگر چون لاتین تبارها که جمعیت قابل توجه و قدیمی ایالات متحده هستند و ایضا در برخی ایالات کم برخوردارتر در مواجهه با مراکز جمعیتی و همین طور ایالات با جمعیت سنتی سفیدپوست که عمده حامیان راست آنارشیستی چون ترامپ هستند به مرز انفجار و انهدام برسد. قدرتها به طور تاریخی وقتی بزرگتر از گلیم خود می‌شوند سیر زوال و فرسودگی هم چون بلا به جانشان می‌افتد. مثال نزدیکش همین شوروی که چنان بر سر توزیع منابع و شان اجزا تشکیل‌دهنده نزع بالا گرفت که در پیوند با کمبود منابع برای روغن زدن چرخ‌های نحیف این غول حجیم اسباب پراکندگی و پاره پاره شدن را فراهم آورد.

در میان و میانه این سان بحران هاست که می‌توان میزان چسبندگی ملی و پیوستگی زمان بحران میان ملتها را درک کرد. وقتی زمین سفت‌تر از هر زمان است و بحران کرونا اسباب تنگ‌تر شدن معاش است، به دنبال مقصرو عامل گشتن برای اهل سیاست و ساده دلان نابرخوردار سرگرمی و علاج ناعلاج دلپسندیست. نکته باریک‌تر از مو این که در بسیاری ممالک این غیرو عامل تباهی را در بیگانه و غیر می‌جویند و گاه مهاجران سیبیل مقابل کیتن توزی روزگار سخت می‌شوند اما در ایالات متحده همیشه انگار رنگین پوستان و لاتین تبارها اجنبی انگاشته می‌شوند و آماج فوج خشم و خدنگ. اما نباید از نظر دور داشت که برادری ناتنی

۱۰۸ ■ «سیاست خارجی منزه» و چند مقاله دیگر

هر چقدر هم با وصله و پینه برقرار بماند لاجرم روزی از هم خواهد گسست. نمی‌توان از متهم روزهای سخت انتظار آمریکایی رام و مفتخر سایر ایام را داشت.

□ ای مه من، ای بت چین

حکایت هنوز نامعلوم قرارداد یا توافق بیست و پنج ساله میان جمهوری اسلامی ایران و جمهوری خلق چین موجب گفت و نوشت‌های پرسوز و گاه بی‌گدار به آب زن گشته است. این که درباره نقشه راهی برای ربع قرن مروده میان دو کشور انکار ناشدنی چنین برپایه غیض و غلظت‌های حمیت‌آمیز استوار است نشان از همان حکایت ستبری رگ‌های گردن و گوشه‌نشینی استدلال و استنباط تا هنوز است.

گروهی از گویندگان و قلم بدستان و میکروفن در برابر نهادگان از سر عناد یا بدبینی با نظام جمهوری اسلامی هر فعل و کلامی از سوی تهران را بی‌آن که در مفاد و محتوا دقتی مبذول دارند یکسره مذموم و محکوم می‌دارند، خواه تلاش برای صدور نفت باشد و خواه تلاش برای تقویت بنیه دفاعی کشور. برای آیین جماعت هر قرار و قراردادی از سر نانکویی و برای دوام و بقاست. پس باید یکسره کوبید و فروریخت. در داخل هم رقبای سیاسی گاه چنان هیمه رقابت‌های میان خود را بالا می‌برند که که به وادی هرچه رقیب کند بد است فرومی‌غلتنند و از برای اشغال دستمال پاستور گاه تا اشتعال اذهان در تهران بی‌آنکه بدانند می‌تازند.

برگردیم به به حکایت ایران و چین، مفاد را جز یک پیش‌نویس به تمامی نمی‌دانیم اما به قاعده مطلع که حکایت از محتوای سروده دارد با

همین متن پیش نویس منتشره می‌توان نکاتی را تا تنویر کافی در این باره بازگفت:

۱- نفت و نفت:

اگر قرار با اژدهای زرد فروش نفت خام و مشتقات نفتی ما را برای ربع قرن با یک قیمت پایدار ولو گاه کمتر از دوران گزاف و گران بودن انرژی، بی‌بازگشت و بدون امکان توقف سازد یک امکان کم‌نظیر فرای توسعه و صیانت از زیست مردمان ایران زمین فراهم گشته است. اقتصادی با بند ناف قریده از خام فروشی کمال مطلوب ایران است که در بیان رهبری عالی جمهوری اسلامی ایران هم به تواتر بیان گشته است. از آنجا که برای یک زیست و اقتصاد هفتاد سال زیسته در میان و میانه نفت‌فروشی بریدن یکباره از پول سهل نفت دشوار و نفسگیر و حتی مخرب است و مهر بردل نشسته به روزگاران را نمی‌توان یکباره و یکسره به کناری نهاد. تجربه دشواری‌های افزون دوسال اخیر که بخشی از آن ناشی از به نزدیک صفر رساندن صادرات نفت ایران از سوی دونالد ترامپ است گویای این گزاره است که صلاح ملک در کم کردن وابستگی به نفت است اما بریدن یکباره ممکن و مطلوب نیست.

واقعیت بازار انرژی حکایت از رقابت نفسگیر در آتیه بازار است. عرضه نفت خام در بازار به دلیل افزایش تولیدکنندگان جدید چون نیجریه و حتی ایالات متحده و سرمایه‌گذاری گسترده بر نفت شیل (نفت استحصالی از شکاف هیدرولیکی ماسه‌ها، که با تکنولوژی فعلی گران‌تر از نفت رایج است.) منابع عظیم نفت شیل در اختیار ایالات متحده، کانادا و چین است. با سرمایه‌گذاری بر روی پژوهش در حوزه نفت شیل احتمال توسعه فناوری و رسیدن به صرفه اقتصادی در فرآوری و فروش

آن احتمال این که بازار انرژی با بی‌نیازی برخی کشورهای تولیدکننده به مزاد عرضه شدید وافت بی حساب قیمت مواجه شود.

اگر محدودیت‌های ناعادلانه ایالات متحده بر صادرات نفت ایران برداشته شود باز رسیدن به میزان تولید قبل و یافتن بازارهای قبل در این وضعیت بازار کار دشواریست. پس یافتن یک مشتری ثابت بیست و پنج ساله ولو با تخفیف‌های معمول در بازار نفت می‌تواند یک اقدام سودمند درازمدت باشد که نوعی پیش‌دستی و و صیانت از منابع انرژی کشور برای توسعه پایدار باشد.

۲- توان چینی:

چین را نمی‌توان دیگر یک اقتصاد نوظهور خواند بلکه یک قدرت مستمر و غیرقابل انکار در عرصه جهانی است. ناسازگاری ماهیت تجدیدنظرطلبانه و انقلابی جمهوری اسلامی ایران با نظم مورد نظر غرب با میانداری واشنگتن یک حقیقت مستدل و مستقر است. پس نمی‌توان در زمینه همکاری‌های تکنولوژیک و عمرانی روی همکاری‌های طولانی با کشورهای غربی حساب کرد. یا منافع بودن کنار ایالات متحده و مرواده تجاری با واشنگتن و یا هراس از پاهای چوبین خود بدون یانکی‌ها نهایت همکاری را به رگبار بهاری توتال و پژو در ایران تبدیل می‌کند. همکاری که ابتر می‌ماند و موجب سوخت سرمایه و هزینه اقتصادی روانی در داخل می‌شود. واقع بینانه نیست که گمان کنیم در واقعیت حاضر عرصه جهانی چین به دنبال مواجهه با ایالات متحده بر سر ایران است اما گسستگی تمدنی و توان اقتصادی چین با اروپایی‌ها قابل مقایسه نیست و این کشور با تشر واشنگتن بازار ایران را فر نمی‌گذارد. سوار شدن بر خودروی چینی ولو با کیفیت کمتر ولی رو به بهبود بهتر از

داشتن محصولات بنز و رنو بدون قطعات یدکی و با قیمت‌های بی‌افسار ناشی از آمدن و رفتن کمپانی‌های غربی است. این یک حقیقت است.

۳- پیوستگی اقتصادی با یک قدرت جهانی ضربه‌پذیری کشور را کاهش می‌دهد. هر چند توان جمهوری اسلامی ایران بر توان داخلی و درونزایی است اما نمی‌توان نادیده انگاشت که پیوستگی اقتصادی در هر نقطه ضربه‌پذیری را کاهش می‌دهد و یک ضربه می‌تواند چند نقطه را درگیر کند.

۴- برخی حکایت ترکمانچای و قراردادهای استعماری قرن نوزدهم را یادآوری می‌کنند و می‌خواهند از دیکته هنوز نانوشته اغلاط پرشمار بگیرند و امتحان نداده، راه رد و رفوزه در پیش بگیرند. اگر نیک بنگریم در میانه جهان شیشه‌ای امروز مگر چنین چیزی ممکن و مقدر است؟ چگونه می‌توان باور کرد جمهوری خلق چین با وسعتی به اندازه چند قاره و جمعیتی به بیشمار طمع سرزمینی به خاک ایران دارد؟ هر چند جمهوری اسلامی ایران در چهاردهه گذشته استقلال و حساسیت خود را در این‌گونه موارد به عیانی و عریانی نشان داده است. اگر حضور اقتصادی و سرمایه‌گذاری مشترک با چینی‌ها به واقع منجر به توسعه و رونق جزایر کمتر مورد توجه ایران در خلیج فارس قرار بگیرد یقیناً یک اقدام ملی و توسعه پایدار رخ داده است. این که در تنبها و ابوموسی و هندورابی و هرمز مراکز تجارت فراهشوری و بارانداز منطقه‌ای به بار بنشند مگر جز رونق و وفاداری و دل‌بستگی بیشتر و برافروختن چراغ امید در آن مناطق چیز دیگریست؟ توسعه اقتصاد آن مناطق امنیت درازپا و پایدارتری را هم برای کشور تداوم و ارتقا می‌بخشد.

همه نگاشته‌های خطوط رفته در صدر مطلب بر اساس گمانه و تحلیل است و نه اطلاعات دقیق اما کاش به مفاد و دقایق و ظرایف نظر بیفکنیم آنگاه قضاوت و روایت کنیم نه شیپور در دست و کف بر دهان یکسره و اوطن سردهیم و یا مبلغ و مبشر بی اطلاع باشیم.

قرارهایی با این درجه از اهمیت یقیناً هم تصویب پارلمان را می‌خواهد وهم نظارت و موافقت رهبر معظم انقلاب را از پیش برایشانی خواهد داشت. پس باید دست به عصا و شیشه نکته بینی ودقت بر چشم به منافع درازمدت سرزمین مان بیاندیشیم ونه احساسات زودگذر ورقابت‌های کم ثمر.

□ مسیر در عراق کدام است؟

ناآرامی‌ها در عراق بدون رهبر و اهداف ملموس و البته واقع‌گرایانه دنبال می‌شود و نمی‌توان انکار کرد که دول خارجی و نیروهایی که آتش خود را هم می‌زنند و منافع خود را در شورتر شدن آتش می‌جویند هم در آتش می‌دمند و اینکه دودش به چشم چه کسانی خواهد رفت یقیناً در کوتاه مدت مردم سرزمین عراق هستند که رنج تاریخی‌شان مضاعف خواهد شد. در میان و میانه تحلیل‌هایی که پیجوی علل این حوادث هستند شاید گفتاری در باب یک راهکار ممکن و ملایم که در مدت زمانی معقول دل‌ها را گرم و آتش فتنه را بی‌رمق نماید به جا باشد. بدواً باید دانست که جنس معترضین در عراق متفاوت است و همه یک پیکر واحد با خواست‌های یکسان نیستند اما در بهبود اقتصاد زندگی و احترام انسانی یک هم‌نوایی معنادار به چشم می‌خورد.

سرزمین بابل قدیم که جمعیتی حدوداً چهل میلیون نفری دارد و صادراتی نفتی در حدود سه میلیون بشکه، این قابلیت را دارد که زیست اقتصادی بهتری را برای مردمان خسته از جنگ و جفای دیکتاتوری و اشغال اجنبی به بار بیاورد. هفت میلیون نفر از جمعیت عراق رسماً یا به طریقی که در اقتصادهای نفتی معمول است از صندوق دولت موجب دریافت می‌کنند و طبعاً اگر نه زندگی مطلوب ولی پایداری دارند و یاس از آینده علی‌رغم نارضایی و رنج از عدم شایسته‌سالاری و طایفه‌بازی در میان آنان از میان رفته است. تقریباً از هر پنج عراقی یک نفر وصل به

عایدات دولتی است. در یک اقتصاد سالم و مترقی البته این پسندیده نیست و به دولت فربه و رانتی تعبیر می‌شود که عواقب ناخوشایندی را اهالی اقتصاد در آتیه کشورها یا نوسانات قیمت انرژی و مواد خام برایش پیش‌بینی می‌کنند اما نباید از یاد برد که هر سرزمین با توجه به تاریخ، فرهنگ و منبع و ساختار اقتصادی‌اش نحوه تعامل اهل قدرت و ملت یا رعیت را با توجه به شرایط بومی برمی‌گزیند و نمی‌توان نسخه بوداپست را برای بغداد هم پیچید. در اقتصاد نفتی که بخش بزرگی از عایدات حیف می‌شود با امور احتمالاً نالازم یا میل می‌شود در یک عدم نظارت و فرهنگ غارت قبیله‌ای و بردارو فرار کن که «دنیا دو روز است» حداقل حق بخش بزرگتر جمعیت این است که در این میانه حداقل‌های یک زندگی شرافتمندانه و امیدوار برای همه مهیا گردد. قدرتمداران منطقه سبز باید یک طرح ملموس و مشخص و نه انتزاعی و پراز سخنان درشت و وعده‌های دورو دراز (که البته مطابق هزار وعده خوبان یکی هم وفا نکند!) به معترضان بدهند مبنی بر این که از محل عایدات نفتی عراق صندوقی تشکیل خواهد شد و صرف پرداخت بیمه بیکاری و درمان رایگان برای احاد ملت عراق بدون تبعیض خواهد شد. با توجه به سال‌ها جنگ و دیکتاتوری و اشغال مصیبت بار کشور توسط ایالات متحده امکانات و زیرساخت‌های مناسب با کاستی‌هایی مواجه است که دولت ثرتمند عراق می‌تواند با بستن قراردادهای طولانی مدت با ایران در زمینه‌های خدمات بهداشتی و تحصیلی امکان استفاده بهینه را برای شهروندانش فراهم کند و پیوندهای دو همسایه هم مستحکم‌تر شود و البته برای کشورمان هم یک فرصت استثنایی برای تعمیق روابط و برادری و البته سود مشترک خواهد بود.

این که مدام حرف‌های مبهم و وعده‌های آرمانشهری در آینده‌ای نامعلوم و برای نسل‌های آتی داده شود نه امید می‌آفریند و نه قرار، اساساً هم حرف بی‌مورد و ریاکارانه‌ایست! نمی‌توان زندگی گروهی از آدمیان را به گروگان گرفت و یا به حال خود رها کرو بهانه آورد که برای درست شدن امور باید چند نسل فدا شود! می‌بایست آینده مدنظر باشد اما در حد ممکنات هم برای انسانها شرایط رضایت خاطر را فراهم کرد و از بسط یاس جلوگیری کرد چراکه لشکر ناامیدان خطرناک‌ترین پدیده‌های بشری در بسترهای ملت‌هایی مثل عراق هستند و همیشه باید امید آخرین چیزی باشد که پناه گردد. و تکمله این که جماعت در خیابان با همه رنگارنگی و تنوعی که دارند باید بدانند که خراب کردن همه چیز و لولو الکن‌ترین سیستم‌ها و اشخاص چیزی جز ویرانی بیشتر ببار نمی‌آورد. همین اشخاص و مناسبت‌ها با تماماً کاستی‌ها و احیاناً پلشتی‌ها برآمده از تاریخ و مناسبات درونی و بومی و البته بعضاً با معماری‌های دول چیره قرن نوزدهم ببار آمده‌اند و این که حیات پرتلاطم و امیخته به رنج و البته نان چربی را برای گروهی دیگر رقم زده‌اند در تماماً این سال‌ها دوام آورده‌اند پس درصدی از همگرایی با بطن جامعه یا راه‌های تنفس اجتماعی در آن‌ها وجود دارد و برکندن یکباره همه چیز مستلزم جایگزین کردن چیز نیست و وقتی دست‌ها برای ساختن خالیست یا صندلی‌های خالی را افراد دون پایه‌تر در سایه پر می‌کنند که پس از چندی به اربابان پیشین تبدیل می‌شوند یا چکمه سرباز خارجی یا اشرار متنوع در انتظار است. این سیکل تفکر معیوب اگر نقطه پایان به رنج‌ها و نامردی‌های مردمان این بلاد بلاخیز خاورمیانه بود با این حجم نوستالژی و دریغ‌گویی حتی برای اعصار و افراد جرار و دهشتناک در تاریخ این

۱۲۲ ■ «سیاست خارجی منزه» و چند مقاله دیگر

منطقه مواجه نمی‌گشتیم. پذیرش واقیت و سعی در حرکت و وعده‌های ملموس و قابل دسترس و رعایت الزامات هر سرزمین شاید ممکن‌ترین اما نه مطلوب‌ترین راه‌ها باشد.

□ این خاورمیانه نیست

انفجار مهیب و محیر بیروت باز نگاه‌ها را چون همیشه متوجه بر خاورمیانه کرد. تکه‌ای از جهان که در چهارراه حوادث انگار قرعه فال به نامش زده‌اند. انفجار وبوی باروت کم در سیر مسیر اهل این سامان از گیتی نقش ایفا نکرده است. چه مسیرها که ویران نکرد و چه مسیل‌ها که نگشود. به افغانستان برادر و در کنار بنگرید که شهادت احمدشاه مسعود و برهان‌الدین ربانی چه میزان نسل سیاستمداران را در این سرزمین دستچین اما نه گلچین نمود. در عراق دوددهه اخیر هم که، نفیر انفجار از آشناترین صداهاست بیشتر از نوای بربط نوازی منیر بشیر(نوازنده شهیر عراقی) نیز. شهادت آیت الله محمدباقر حکیم شاید از آشناترین صلاهای انفجار در سالیان اخیرتر عراق باشد.

اما بیروت که انگار نهایت نامش را با باروت نگاشته‌اند همواره از تفرق و انفجار تا انهدام و انزجار رنج دوران برده و خون دل خورده است. انفجارهایی که هم فواد شهاب رئیس جمهور آن را راهی دیار عدم کرد و هم در خاکش علی حسن سلامه طراح فلسطینی عملیات المپیک مونیخ و از خاص‌ترین مبارزان آن روز خاورمیانه را گرفت. بمبی که منجر به مرگ مرحوم رفیق حریری شد شاید مهم‌ترین در تاریخ لبنان بود تا قبل از این حادثه‌ی اخیر، جایی که زمینه را برای ایراد تهمت‌های مختلف به جریانات مخالف، از میان بردن یکی از آبادگران و سازندگان لبنان خسته و ویران از تعدی رژیم صهیونیستی و جنگ‌های برادرکشی،

و هم ایجاد یک خط میراث خواری ترور رفیق حریری در قالب جریان موسوم به چهارده مارس در این سرزمین شد.

فرزند مرحوم حریری در کنار امثال ولید جنبلاط از نسق داران این میراث خواران هستند. پس از انهدام عظیم در بیروت باز این سوال به میان انداخته شد که خاورمیانه‌ی جدید پس از این ویرانی که انگار سم ضربه‌های شوم ویرانی مغول را زنده کرده است چگونه جایی خواهد بود و مناسباتش چه سان تحول تغییر خواهد یافت؟ در این مقال برانم چند رشته‌ی باریک‌تر از تحلیل در باب همان سوال پیش رفته به میان افکنم:

۱- چندی است که به سبب گسترش رسانه و ارتباط نگاه و ذهنیت بسیاری از جمهور مردمان خاورمیانه سیاست بازی و فریب‌های فرقه‌ای، غیرسازی و مقصرنمایی رنگ کمتری یافته و معیشت و آرامش صدرنشین خواست و برداشت‌ها گشته است. دقت کنید در همین لبنان معروف و موصوف به فرقه‌گرایی که حتی مفهوم کشور و ملت تنها در قالب طوایف و توافقات طائف و نیز دیگر تعریف می‌شد، دیگر آن وفاداری و رقص شادانه دبه‌که (دست‌افشانی سنتی مردمان شام) برای نالایقان سیاسی ولو هم قبیله وجود ندارد. در برخی از سرزمین‌های عربی همین چندی پیش شنیدیم که جماعت خشمگین از اخلال و اختلاس دم گرفته بودند «کلنا یعنی کلنا». روزگاری در همین لبنان جنگ‌های فرقه‌ای تا دوده‌ه دوام و ویرانی بی‌بار آورد و مردمان بی‌توجه به ویرانی و فلاکت تنها به التیام خشم و خروش قبیله‌ای و محفلی می‌پرداختند. و یگانه تعلق به دسته‌ی خودی برای حمایت و میانداری کفایت می‌کرد. اما امروز بیدار کردن آن تفرقه‌های قومی - مذهبی چندان ممکن نیست که مردمان نان و امن می‌خواهند و این‌که آورنده‌ی این ارمغان کیست و چیست چندان محل

اعتنا و توجه نیست.

رونق اقتصادی و تحول اجتماعی یگانه به دست اهل لیاقت و سیاستمداران آموخته ممکن است و این مگر به بازنشسته کردن فرهنگ عصبیت حبیب نواز و غریب گداز حاصل نمی‌آید. پس دیکتاتورهای معمر و توطئه‌سازان صهیونیستی - غربی کمتر می‌توانند با دمیدن آن‌گونه گسل‌ها جامعه و حکمرانی را به بحران بکشانند و روند شایسته‌گزینی را در پس القانات محفلی آل و ایلی تعویق و تاخیر بیندازند. از مهم‌ترین عوامل دوام دوده‌ای آقای رجب طیب اردوغان در قدرت توفیق اقتصادی حزب عدالت و توسعه به رهبری ایشان است که ردای ادعایی سلطان محمد فاتح یا برخی سیاست‌های خارج از مرز اردوغان که بسیار هم مورد طعن و تردید و اعتراضات داخلی هم هست نمی‌توانست جز کوتاه مدتی به تنهایی اسباب این تمدید زمامداری را به بار آورد.

۲- واشنگتن آن توان را ندارد: روزگاری بریتانیا با چند ستون نظامی در عراق شورش رشید عالی جیلانی را منکوب می‌کرد. در ایران کودتای لندن و واشنگتن با کمترین هزینه نفری - مادی برگزار می‌شد و راحت‌تر از صرف یک لیوان آب زلال «می‌آوردند و می‌بردند». در تحولات منطقه هم نقش قدرت‌های فرامنطقه‌ای مهم‌ترین و محل اعتناترین بود. چنان که سید ضیال‌الدین طباطبایی بازوی سیاسی کودتای سوم حوت ۱۲۹۹ و عامل شناخته شده بریتانیا در خاورمیانه از فلسطین تا ایران در پاسخ اعتراض روزنامه نگاری به وابستگی یا سرسپردگی‌اش به لندن گفته بود «بدون لندن در این کشور هیچ کاری نمی‌شود کرد!» اما این حضور و نخوت تا اکنون نپاییده است. انقلاب اسلامی در ایران چراغ نخست را روشن کرد و باور کردن توانستن جوانه زد.

اکنون در امروز منطقه به روشنی مشاهده می‌کنیم که خواست و اراده همان همان قدرت‌ها نه در یمن و لبنان و سوریه و عراق علی‌رغم سال‌ها تلاش و تلاقی و هزینه البته به اجرا درنیامده است. در همین عراق و افغانستان در کنار سرزمین‌مان، با هزینه بسیار و نفرت‌پراکنی با کشتار مردمان بیگناه به اشغال درآمدند، روال دولت‌ها و اذهان ملت‌ها نه آن‌گونه که اشغال‌گران می‌پنداشتند پیش رفته است. دیگر دوران دیکته خواندن و تحمیل و تحقیر گذشته است. نه ایالات متحده به اسباب گرفتاری‌های درونی، رقابت اقتصادی - حیثیتی گسترده با جمهوری خلق چین و نفس گرفتن مجدد روسیه در عصر ولادیمیر پوتین آن توان والیته اعتبار را دارد که فعال مایشا و دیکته‌کننده در منطقه باشد.

النهاییه انگار گرد و غبارهایی چون ترامپ و محمد بن سلمان با سری پر باد که فرو بنشیند (همان‌گونه که بن زاید در امارات متحده‌ی عربی انگار قصد معقول‌تر شدن دارد) جماعت و کاربردستان بیشتر درخواهند یافت که با وضع موجود دیر و دور نخواهد بود که فرنگیان از هر قبله و قبیله‌اش با توجیهاات گوناگون به خانه بازگردند. قراول این ترک معبر و سنگر از چند دهه قبل به چشم می‌آمد، اما این سال‌ها و این روزها پررنگ‌تر شده است. این ملت‌ها و کشورهای منطقه خواهند بود که می‌مانند و باید کنار هم تداوم حیات دهند. اهل سیاستی روزگاری می‌گفت «کشورها نمی‌توانند همسایه‌های خود را انتخاب یا تعویض کنند تنها زیستن با آنها را به عقل و یا جبر خواهند آموخت». کشورهای منطقه هم پس از این تغییرات ناگزیر، حضور، قدرت، هیمنه و حریم یکدیگر را البته حسب توان و توشه حقیقی به رسمیت خواهند شناخت و زیست متناسب با واقعیت منطقه در پیش خواهند گرفت.

خاورمیانه به سوی پذیرشی شاید زمانبر و در ابتدا کمی خشمگین و جسور، اما طلیعه برقراری قبول و همزیستی بومی خواهد رفت. دیگر آنکه حضور قدرت‌های خارجی جز برای ایفای نقش مزدوری یا مزدبگیری در حمایت از برخی کشورهای مینیاتوری ادامه نخواهد یافت. همکاری‌های اقتصادی و تکیه بر ظرفیت‌های بومی منجر به معاشرت و داد و ستد و ایضا پیوستگی منافع بیشتر خواهد شد. چند سال قبل مقام معظم رهبری (مد ظل‌العالی) در بیاناتی اصطلاح خاورمیانه و اینکه غربیان با توجه به جایگاه سرزمینی خود این نام را بر این جغرافیا نهاده‌اند را مطرح فرمودند. حالیا می‌توان گفت این نام که لندن با توجه به ثقل عالم دانستن خود گزیده و نهاده بود رو به تغییر است چرا که درازمدتیست که آفتاب در لندن غروب کرده است و نه مقولات و معادلات در این منطقه به سیاق سابق است. این خاورمیانه نیست!

□ وزیر خارجه در بيروت، تهران خواهان ثبات

بامدادن جمعه دکتر محمد جواد ظریف، وزیر امور خارجه کشورمان وارد بیروت شد. بیروت تا هنوز در غبارهای انفجار سهمگین چندی قبل، آسمان سیاست و گذرانی مه‌آلود دارد. برای سرزمینی که تا پیش از آن فاجعه هم در تندی تورم و بی‌تدبیری بعض اهل دیوان روزگار ناخوشایندی می‌گذرانید، آن انفجار بدترین رخداد ممکن می‌نمود. در لبنان چنان قافیه به تنگ آمده بود که میزان دسترسی به شبکه برق در برخی روزها تا چهارساعت در شبانه روز رسیده بود. اما ضعف تاریخی دولت در این سرزمین دلفریب که حاصل تجمع فرق و قبایل است و معنای دولت و کشور هنوز قوام و پابرجایی نکویی نیافته باعث شده که در زمین دشوار واقعیت از دست دولت‌های مستقر علی‌رغم بانگ‌های قوی و امیدهای زیاد کار چندانی برنیاید. اینک اما پس از گل‌آلوده‌تر شدن آب جماعتی که همواره از پی صید آبیان مسموم هستند با به میان انداختن سخنان بی‌پایه سعی در انحراف اذهان و جهت دهی خشم عمومی به سوی جریان یا افراد ناهمسو با خود داشتند تا همچون انفجار سال ۲۰۰۵ که منجر به ترور مرحوم حریری شد باز کلاهی پرپشم از این نم‌د برای خود ببافند اما حضور عالمانه جریان مقاومت به طور کلی و حزب الله به طور مشخص باز غبارهای توهم و فتنه را در آسمان همیشه مبهم بیروت کم رنگ و بی‌رنگ نمود.

سفر وزیر خارجه کشورمان به بیروت چند تامل قابل توجه در روند

بازسازی سیاسی وقرار اجتماعی جامعه لبنانی در شرایط هول حاضر در پی دارد:

۱- دکتر ظریف به عنوان پیشانی سیاست خارجهی جمهوری اسلامی ایران در این سفر با سیاستمداران از سنخ وسلک‌های گوناگون دیدار می‌کند و این نمایان کننده این مفهوم است که مهم‌ترین قدرت منطقه خواهان ثبات و صلح در عروس خاورمیانه است و دشمن را تنها در آن سوی مرزهای لبنان و در سرزمین‌های اشغالی می‌بیند و می‌جویند. جمهوری اسلامی ایران خواهان درکناری و پذیرش میان گروه‌های مختلف لبنانیست و در این سال‌ها همواره مدد‌هایش شامل تمام سرزمین و مردمان لبنان به عنوان خط اول مقاومت بوده است. شاید نمود بارزترش عملکرد حزب الله در لبنان باشد که همواره سلاحش را برای دفع تجاوز دشمن صهیونیست بکار برده و در لبنان یک نیروی موثر در خدمات‌رسانی در حوزه‌های گوناگون بوده است. امروز هم تهران خواهان ثبات و تشکیل سریع‌تر دولت بر اساس واقعیات لبنان و توافقات درونی آن کشور است.

۲- برای دانستن حجم فاجعه تنها بیاد بیاوریم که سیصد هزار نفر در بیروت خانمان خود را از دست داده‌اند. این را بگذارید کنار زیرساخت‌های نه چندان قدرتمند لبنان که خود تابلوی تمام رنج‌های این سرزمین است. جمهوری اسلامی ایران در تمام این سال‌ها تجربیات متعدد و موفقی در بازسازی داشته است. بازسازی ویرانه‌های ناشی از هشت سال جنگ تحمیلی صدقی است بر این مدعا. در سال‌های بعد حضور پیمانکاران ایرانی در عراق پس از اشغال و دیگر نقطه دنیا نشان‌گر این توان است. اکنون حضور بخش دولتی و خصوصی ایران برای

بازسازی می‌تواند هم سیاست برادری اسلامی در منطقه را تقویت و جلا دهد و هم در شرایط خاص تحریم‌های ظالمانه و کیمیا بودن منابع ارزی برای کشور فرصت یگانه‌ای باشد. در سفر جناب ظریف می‌توان این اطمینان و زمینه را برای حضور قدرتمند جمهوری اسلامی ایران در بازسازی‌ها به ملت لبنان و رهبران سیاسی داد.

۳- در هفته‌ی از دست شده امانوئل مکرون رئیس، جمهوری پنجم فرانسه راهی بیروت شد و در خیابان‌ها به نشان همدردی تعدادی دستچین شده را در آغوش فشرد و ردای ناجی از راه رسیده را بر دوش انداخت. در همین میانه جماعتی هم یاد دوران استعمار فرانسه کرده و آرزوی بازگشتش را داشتند! یاللعجب که کسانی خواهان بر تن کردن ردای نوکری برای شوالیه‌هایی هستند که با تفنگ و شمشیر آمده بودند و مگر به همان هم بیرون نرفتند! اما جمهوری اسلامی ایران همواره بر خروج نیروهای خارجی از منطقه، و استقلال ملت‌ها و کشورها تاکید کرده است. سفر وزیر خارجه پیام حمایت تمام قد از یکپارچگی و تمامیت لبنان را می‌رساند و این معنا که تهران از هر کمکی برای این حسنه دریغ نخواهد داشت. عملکرد حزب الله نزدیک‌ترین متحد تهران هم در این سال‌های سیاست لبنان همین مفهوم را به تمامی منتقل کرده است، آنجا که ۳۳ روز در مقابل تجاوز و تعدی دشمن اسرائیلی می‌ایستد و حافظ عزت و تمامیت لبنان است اما در اختلافات سیاسی و تشکیل دولت‌ها همواره بخشی از راه حل و در کنار مردم و گروه‌های سیاسی است.

لبنان چون همیشه‌ی این سال‌هایش از این بحران هم خواهد گذشت که این مردمان باران و سیلاب بسیار به چشم دیده اند، سفر سازنده وزیر خارجه به لبنان این پیغام را می‌رساند که ایران همچون تمام چهل و اندی سال گذشته در کنار مردم لبنان ایستاده است.

□ برای وزیر خارجه شهید، دکتر سید حسین فاطمی

موسم مرداد که می‌رسد بوی کودتا و نوای بازخوانی تاریخی این ورم چرکین ملی باز داغ‌تر از تابش کشنده آفتاب است. انگار حکایت مرداد شصت و هفت سال قبل هیچ‌گاه بایگانی و موزه‌نشین نمی‌شود. کودتای اول زاهدی و شرکا در بیست و پنج مرداد ماه به گل نشست و دو روز میان تردید و توطئه به دویست سال کشنده و کند بر آنان که دل در گرو ملک و ملت داشتند گذشت.

در این دو روز میان ناکامی و کاموری اهل کودتا در جبهه دولت آن که بیشتر و در چشم‌تر می‌نمود نه شخص نخست وزیر که وزیر خارجه جوانش دکتر حسین فاطمی بود. او دو سرمقاله پرشور در جریده‌اش باختر امروز نگاشت و طنین سخنانش در نکوهش خاندان پهلوی و درخواست برکندن اساس سلطنت از این سرزمین شاید هنوز میان جرزهای فرتوت میدان بهارستان به خون جگر نگاشته شده باشد. امروز شاید برای بسیاری نوباوگان نام دکتر فاطمی به یک میدان و نیز ساختمانی در مجموعه وزارت خارجه در میدان مشق خلاصه شود. اما ستاره آن دو روز خود حکایت مفصلی دارد که مجملی از آن قلمی گشته است.

فرزند سیف‌العلما که بالیده بیت روحانیت بود از سر اجحاف اکابر خانواده در تقسیم سهم‌الارث خانوادگی راهی مرکز شد و در اولین تجربه‌های قلمی را در «مرد امروز» مرحوم محمد مسعود به انجام

رسانید. خود مرد امروز و محمد مسعود هم حکایتی یگانه‌اند و پر عبرت و آب دیده، مسعود از بینوایی و برهنه پا، به تهران می‌آید و می‌شود نوعی پیشکسوت کودکان کار. مرحوم محمدعلی جمالزاده نویسنده شهیر و فرزند سید جمال واعظ مشروطه‌چی شهیر مستعد و پرتوان می‌یابد قلم مسعود را و سفارشش را می‌کند تا از اداره فرهنگ وقت امکان تحصیل بیابد. مسعود در بازگشت برای پنج سال مرد امروز را منتشر می‌کند که در دوران خود یگانه و کیمیا بوده است. مرد امروز چنان بی‌پروا بود که در یکی از شماره‌ها برای سر نخست وزیر وقت احمد قوام جایزه نقدی تعیین می‌کند. محمد مسعود در شبی هول نزدیک چاپخانه‌اش هدف گلوله‌های آخته قرار می‌گیرد و خاک می‌شود. تا طلوع انقلاب اسلامی برای ۳۲ سال همگان گمان داشتند که ترور کار اجامر اشرف پهلویست اما کاشف به عمل آمد سازمان نظامی حزب توده با آمریت خسرو روزبه و عاملت سروان عباسی نامی مسعود را خاموش کردند. روزبه باجناب نجف دریابندی نویسنده و مترجم نامدار تازه از دست شده نیز بود. یکی به راه سرب برای حروفچینی ترجمه‌هایش رفت و یکی سرب را گلوله در پهلوی جماعتی خواست... تا چه شود به عاقبت.

حالی‌ا مسعود هم در نشریه‌اش به سید حسین فاطمی میدان می‌دهد. گره سرنوشت فاطمی و مسعود اما انگار گرهی ازلی— غایی بود و گسسته به دندان هم نمی‌گشت. سالیانی که بگذشت باز روزی فاطمی به رسم قدرشناسی در روزگار وزارتش در سالمرگ مسعود بر تربتش حاضر شده و ایراد سخن می‌کند. در آن روز ابن بابویه ناگاه یکی سخت تیری از تپانچه پسری پانزده ساله خارج شد و فاطمی را اشکم درید. تا پایان عمر هم از آن تیر تپانچه یک دم فاطمی قرار نداشت. مرحوم

نصرالله خازنی راننده و منشی دکتر مصدق در گفتگویی نقل کرد که پزشکان به مصدق گفته بودند که عمر فاطمی به دنیا نیست و زخم جوانمرگش خواهد کرد اما شقاوت و کین تیزی ننگ قتل فاطمی را در کارنامه پهلوی درج کرد. ضارب آن روز ابن بابویه محمد مهدی عبدخدایی که هنوز در قید حیات هستند احتمالاً خوشحال‌ترین در تاریخ‌اند که تیرش به حیات فاطمی خاتمه نداد. چند گلوله هم به کیف کاری او اصابت کرد که امروز به همان حال در وزارت امور خارجه نگاهداری می‌شود.

فاطمی به لیاقت در قلم قدمی افرازد و خود صاحب «باختر امروز» می‌شود. باختر امروز و قلم سرشار فاطمی در جریان نهضت ملی شدن صنعت نفت به ارگان عملی و نه رسمی نهضت و در ادامه دولت دکتر مصدق می‌شود. پس از باقر کاظمی معروف به مهذب‌الدوله در ترمیم کابینه دکتر مصدق فاطمی جوان‌ترین وزیر خارجه پس از مشروطه و تا همین امروز می‌شود. نخست میانه‌اش با پهلوی حسنه است و نشان همایون و اسکان مطلوب از پهلوی جوان دریافت می‌کند اما ادامه میانشان خون به پا می‌شود. شب بیست و پنجم و کودتای ابر، سربازان به خانه وزیر خارجه یورش برده و با قنடاق تفنگ بانوی باردارش را هتک و ایذا می‌کنند. همان طفلی در شکم بود که بعدها سیروس نام گرفت و با بورس پهلوی حقوق خواند و یکسره از ایران برید و چندی قبل به پیرانه سر سلام نداد. بدرود حیات گفت. پریش سطوتی بانوی دکتر فاطمی که آن روزگار شانزده ساله بود تا امروز هم حیات دارد و در لندن می‌زید. خواهر خانم سطوتی، منیژه همسر سهپید رحیمی فرماندار نظامی تهران زمان انقلاب بود. همسر سرهنگ سطوتی در زمان

گرفتاری دامادش در طلیعه انقلاب نزد شهید دکتر بهشتی رفته و می‌خواهد داماد دیگرش به سرنوشت داماد اولش دکتر فاطمی دچار نشود اما چنان کارنامه سیاه وافق ناپیدا که هیچ چشم‌پوشی و وساطت ممکن نیامد که خون شهدای میدان ژاله هنوز روان در جوی‌ها بود.

کودتا که به سپاهروی و کارگردانی اجانب به بار نشست، فاطمی شد هدف اول مشتاق بگیران و ایادی فرمانداری نظامی سپهد تیمور بختیار که دیگر با گستاخی تمام محبوبه‌اش پوران شاپوری خنیاگر را در جیب سرباز فرمانداری نظامی میان جماعت متحیر تهران آن روزگار می‌گردانید. فاطمی که به دام افتاد به محضر بختیار نرسیده شعبان و ایادی‌اش بر «شیر بیدار دل» را دریدند و اگر بانو سلطنت فاطمی همشیره‌ی شیرش پیکر را میان دشنه‌ها و تن تبار برادر حائل نمی‌کرد همانجا کار را تمام کرده بودند. خانم سلطنت فاطمی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی از رنج‌هایی گفت که آن دشنه‌های ناجوانمرد بر تن‌اش نشانیده بودند و همان ناسور زخم‌ها امان زندگی طولانی و طبیعی را هم از ایشان سلب کردند.

دکتر فاطمی را با تن تبار به جوخه اعدام سپردند تا هم کینه شخصی پهلوی تشفی یابد و هم زخم کهنه بریتانیای مغرور که می‌خواست آنکه جسارت کرده و سفارتش را لانه فساد نامیده و تعطیل کرده به جزا برسد تا عبرت همگان شود اما از یادها نرفت که نه یک افسر بریتانیایی دستور سرب آگین کردن تن بی‌سپرو تبار فاطمی را داد که جماعتی وطنی و مزدور آلت فعل شدند و در همیشه تاریخ امان از این مزدوران مزور.

□ ابوظبی و رژیم صهیونیستی، از پرده برون افتاد راز

پرده‌برداری از روابط میان ابوظبی و رژیم تل آویو اخبار آسمان سیاست را تحت تاثیر و تاثر خود قرار داد. روزگاری قبح دست دشمن غدار فشردن در میان سران عرب چنان سنگین بود که پادشاه وقت اردن پس از دیدار از اسرائیل به فوریت توسط گلوله یک چریک دنیا را وانهاد و انور سادات هم پس سفر به سرزمین‌های اشغالی و سخنرانی در کنست همواره بیم ناک جان بود و پس از طرد از مجامع اسلامی و انزوا نهایتاً در رژه نیروهای مسلح مصری توسط ستوان خالد اسلامبولی هدف گلوله قرار گرفت. در خاطرات خانم جهان سادات همسر انور سادات به وضوح هراس آشکار رئیس جمهور وقت مصر و خانواده‌اش از زشتی کار در چشم افکار عمومی به چشم می‌خورد.

اینک اما امارات متحده عربی و اگر بی‌پرده‌تر بگوییم امارت ابوظبی که حاکمش پادشاه امارات می‌خوانند تصمیم عادی سازی روابط با رژیم اشغالگر را علنی کرده است. البته این روابط به شکل مخفیانه از سال‌ها قبل وجود داشتو همکاری‌های امنیتی - اقتصادی در پرده در جریان بود. اگر به یاد بیاورید چند مقام جنبش حماس توسط عناصر رژیم اشغالگر در امارات ترور شدند و ابوظبی به «گوشه چشمی به نرمی نازک کردن» از کنار آن گذشت. بازدید ناباور بنیامین نتانیا‌هو از عمان و دیدار با پادشاه فقید این سرزمین سلطان قابوس هم هنوز نیکو در یادهاست. درباره این نمایش در علن ابوظبی می‌توان چند مورد را قلمی کرد:

۱- از ابوظبی بعید است به تنهایی جسارت و اراده‌ای برای به عرصه آوردن آنچه در خفا برای سال‌ها در جریان بود را داشته باشد. به نظر می‌رسد بخشی از طرحی که با آمدن ترامپ و میانداری دامادش جارد کوشنر به میان انداخته شد، همین عادی‌سازی و عیان‌سازی باشد. طرح کوشنر که قسمت‌هایی از آن شامل انتقال سفارت ایالات متحده از تل آویوو به قدس شریف و طرحی برای تشکیل دولت افلیجی در فلسطین با مرزهای نامعلوم و واگذاری زمین بیشتر به اسرائیل بود. بخش عربی طرح را دو ولیعهد سعودی و امارات متحده عربی نمایندگی می‌کنند چرا که از جوانی و سبکسری اینان تنها چنین بی‌پروایی برمی‌آید و نسل قبل رهبران امارات و عربستان سعودی چنان محافظ‌کاری در خود داشتند که میان چنین بازیهایی که از قواره و توانشان خارج است وارد نشوند. اما محمد بن زاید و محمد بن سلمان که نه ولیعهد که به سبب بیماری و اغما پدران تاجدارشان پادشاه حقیقی آن سرزمین‌ها هستند چنان سخت سراند که به توجه به تمام مصالح پا به این مهلکه نهاده‌اند.

۲- میان شیخ نشین‌های تشکیل‌دهنده امارات هیچ‌گاه آن اتفاق نظری همگانی وجود نداشته و ندارد. از همان ابتدا دعوی تقسیم منابع نفتی و تقسیم مناصب وجود داشته است. تاهنوز هم اماراتی چون راس الخیمه از سیاست‌های غربی‌سازی و شل‌انگاری دبی و ابوظبی در حوزه پوشش و احکام شریعت ناراضی‌اند برای خواننده ایرانی جالب‌تر این که در قضیه خروج نیروهای بریتانیایی از شرق عدن در سال ۱۹۷۱ که اشغال جزایر سه‌گانه ایرانی پایان یافت ایران برای به شیوخ ابوظبی و شارجه پولی پرداخت و توافق را نهایی کرد اما سربازان راس الخیمه در تنب بی‌توجه به توافق با سربازان نیروی دریایی ایران به تبادل آتش پرداختند.

اختلاف میان اینان چنان عمیق بود که شیخ شارجه چندی بعد ترور شد.. اما سرریز شدن مواهب نفتی و تجاری در این سال‌ها تا حدودی سرپوش بر این اختلافات نهاده بود. اختلاف عمیق‌تر میان شیخ محمد حاکم دبی با محمد بن زاید ولیعهد ابوظبی و امارات است. توسعه غیرنفتی دویی و عدم همراهی شیخ محمد در بلندپروازی‌های منطقه‌ای و افغالی چون عملکرد امارات در یمن و همدستی با دشمنان ایران این آتش را روشن نگاه داشته است. برخی بر این باورند قضایای سال گذشته مربوط به فرار و پناهندگی شاهزاده هیا بنت حسین خواهر ملک عبدالله پادشاه اردن و همسر سوم شیخ محمد حاکم دویی به لندن و اقامه دعوی حقوقی پر سروصدا بر علیه حاکم هم بخش از همین انتقام کشی قبيله‌ایست که از ابوظبی و شرکا هدایت می‌شود.

اکنون در این تصمیم عجیب و بی‌پروا هم احتمالاً اتفاق نظر تمام امارات‌ها وجود ندارد و تنها بن زاید و تیمی از مشاورانش شامل ضاحی خلفان(مرد امنیتی و پرحاشیه امارات) و محمد دحلان (که خود فلسطینی تبار است و اتهامات متعددی حول وحوش او وجود دارد). این فعل را مرتکب شده‌اند. عوارض این تصمیم برای امارات آسیب‌پذیر و فاقد عمق استراتژیک که تجارت و پول به ساختمان شیشه‌ای تبدیلش کرده قابل تحمل نخواهد بود و این می‌تواند صدای امارت‌های ناراضی از خودسری بن زاید را بلندتر کند.

علی ایحال اگر حکام جوان‌تر منطقه تاریخ را از پدرانشان در شب‌های بزم و قهوه‌گردانی می‌شنودند چنین ساده خود را به میان مهلکه‌ای که نیکنامی و قرار را زایل می‌کند نمی‌انداختند. بسیار سفر باید تا پخته شود خامی.

□ سوم شہریور، یک اشغال بدون شرم

سوم شهریور ماه هفتاد و نه بهار قبل و به گاه پادشاهی سرسلسله پهلوی قوای نظامی دو دولت اتحاد جماهیر شوروی و بریتانیا که آن روز ذیل نام متفقین تعریف می‌شدند تهاجم به خاک ایران را آغاز کردند. زمزمه این رویداد شوم از ماه‌ها قبل آغاز شده بود و آن گونه که سید حسن تقی‌زاده سفیر وقت ایران در لندن روایت می‌کند، در محافل اشرافی—سیاسی لندن به دفعات این پیچیده‌ی مشئوم را شنیده و به تهران منتقل کرده است، اما دریغا که گوش‌های شنوا برای نشنیدن آذیر خطر در خود پنبه فرو کرده بودند. سید حسن تقی‌زاده در ساله‌ای بعد در برابر مجلس پانزدهم به سخن آمد که در تنظیم و تمدید قرارداد نفت ۱۹۳۳ تنها یک آلت فعل بوده است، و وقتی شان اجزا به آلت فعل فروکاهیده می‌شود انتظار سیلاب شهریور بیست هم غریب نخواهد نمود.

برای آن روزگار مهیب شرحه شرحه شدن سینه وطن زیر سم ستوران و ستم اجانب و زخم همیشگی «که با من هرچه کرد، آن آشنا کرد». می‌توان چند خطی با مرکب (ضمه بر فراز میم) جان و بر مرکب (فتحه بر فراز میم) دادگری قلمی نمود.

۱- در جهان تداوم یافته از عصر استعمار قرن نوزدهم شانوی شخصیت ملل فرودست و نحیف چنان بی‌ارزش و لگدکوب تفرعن و تصمیمات شب‌های شراب دول غالب و متجاوز بود که تا ساعاتی قبل از حمله به ایران از سه محور در شمال، جنوب و غرب کشور حتی زحمت

اطلاع وانظار به حکومت ایران را هم به خود ندادند! اسمیرنوف و بولارد سفرای شوروی و بریتانیا، چند ساعت پس از بمباران‌های گسترده و پیشروی در خاک ایران با حضور در کاخ سعدآباد و تسلیم یک یادداشت مشترک موقوف را به اطلاع شاه ایران رسانیدند.. انگار کنید در مورد یکی از استان‌ها یا ایالات اسکاتلند یا سیبری تصمیمی گرفته‌اند و دیر هنگام شرنگش را در کام یک مقام فرودست ریخته‌اند. این میزان از تحقیر و تبختر چنان خون ملت‌ها را به جوش آورد که قرن بیستم به ربع آخر خود نرسیده از هندوستان تا بسیاری دیگر علم اعتماد به نفس بر شانه نهادند.

۲- چند سال قبل از وقایع شهریور پیمانی معروف به سعدآباد میان ایران، مصر، افغانستان، ترکیه و عراق به میانداری تهران امضا شد که اختلافات را به کناری نهند و طریق برادری و مراوده بگزینند. کمی پیشتر فوزیه فواد خواهر ملک فاروق پادشاه مصر هم به همسری ولیعهد ایران درآمده بود و پیمان سعدآباد انگار شیرین کامی خاندان خدیوی مصر و پهلوی را صدچندان می‌نمود. برای عقد پیمان کشورها ابتدا اختلافات ارضی و مرزی را یا حل کردند و یا ادعاهای خود را فرو گذاشتند. ایران در خانقین و آرارات و البته اروندرود به سهولت تمام و با کمترین مقاومت حقوق خود را و انهاد و تا امروز هم عظیم‌ترین ذخایر نفت عراق در همان زمین‌ها قرار دارند. نوری سعید نخست وزیر پادشاهی عراق که ریشه در دیوانسالاری قدیم امپراطوری عثمانی داشت در حصول این موفقیت برای جمهوری ترکیه و عراق نقش غیرقابل انکاری داشت. رضاشاه که انگار تسریع در عقد قرارداد و ضمیمه کردنش به عقدنامه ولیعهد اولویت یگانه و اولش بود در آن روزها به سختی «نه» می‌گفت. اما

طرفین متعهد شدند خاکشان را در اختیار هیچ دولت سومی برای مخاصمه با یکی از طرفین قرارداد، قرار ندهند.

حاصل اما در سوم شهریور ۱۳۲۰: نیروهای بریتانیایی (در واقه هنگ وستون‌های نظامی هندی و بنگالی) از دو محور در شمال و جنوب عراق خاک ایران را هدف تهاجم و بمباران قرار دادند! ترکیه و افغانستان در دفاع از ایران کمترین اقدامی نکردند و خاکشان پایگاه لجستیک و اطلاعاتی افسران بریتانیایی بود. ملک فاروق و اهل بیتش در کاخ عابدین قاهره در محاصره و تحت فرمان کرامر کاپیتان نظامی بریتانیایی قرار گرفتند. حاصل آن که تا یک کشور قدرتمند و پرتوان در تمام حوزه‌ها نباشد، در یک دنیای حقیقی کمترین شانس را برای بقا و گردن فرازی دارد. دیکتاتوری و داغ و درفش در پیوند با کورشو، دورشو چنان بر سر ایرانیان و حتی قوه قهریه آورده بود که شمار گلوله‌های متفقین دورقمی نشده ترک مخاصمه اعلام و سربازو صاحب منصب هر کدام دوان و روان به سویی شدند.

۳- چاه چاپلوسی: نمد را فرش بهارستان استان کسرا نامیدن و یا لنگ و درگلی را چستو چابک خواندن از سر تملق و تقرب جوایی به قدرت کاری با ذهنیت اهل حکومت می‌کند که آن مقدوننی با تخت جمشید نکرد. ثبت است که چنان امثال کوپال، مختار، و نخجوان در گوش رضاشاه خوانده بودند که باورش شده بود ارتش ایران چنان است و چنین! روزی در رژه سالگرد شاه از یکی از فرستادگان دول خارجی در مورد توان مقابله ارتش ایران در مقابل هجمه فرضی انگلستان سوال می‌پرسد، و جواب دو روز را می‌شنود... شاه که به شنیدن تمجید و میل بادمجان کنار قاب عادت داشت به تغییر روی ترش کردن قصه را

می‌گذراند. فرستاده‌ی خارجی در مقابل گله‌گذاری یک مقام ایرانی از این پاسخ می‌گوید: رعایت حال شاه را کرده است، وگرنه حقیقتش دوساعت بود و نه دوروز! اگر قدرت تنها متمرکز در دستان شاه نبود و از مجلس مشروطه و مطبوعات بی‌پروا اثری در میان باقی بود شاید این فضای انتزاعی و ذهنی چنین منسجم و قالب‌گیری شده منجر به تصمیم اشتباه و خسران غیرقابل جبران برای کشور نمی‌شد.

۴- آزادی‌نگوست: در تهاجم شهریور بیست قوای شوروی به کردان نرسیده، اتومبیل شاه کرمان را رد کرده بود. این را مقایسه کنید با همین دیکتاتورهای بدنام و مخلوع عرب چون حسنی مبارک، معمر قذافی و علی عبدالله صالح که هرچه کرده بودند در سرزمین شان ماندند و سرنوشت محتوم را هم در همان خاکی که روزگاری به تبختر و تفرعن در و بر آن گام زده بودند در آغوش کشیدند. نمی‌شود روزگاری سرپرانشین باشی و نعت و نعمت یک ملک را به زور و صلاح همه آن خود کنی و به گاه حرج و طوفان‌های مهیب سیاسی تنها خود و خاندان را ترک اتول بنشانی و الفرار!... آورده‌اند که رضاشاه بیمناک بود که بدست روس‌ها بیفتد و اعدامش کنند یا تبعید به سیبری را برایش خواب دیده باشند. اما آنکه حریف این روزها نیست به خطا آن روزها بر تخت کیانی تکیه زده بود. در همان جنگ عالمگیر دوم پس از حمله آلمان نازی به بلژیک لئوپلد پادشاه آن کشور در کنار خطوط دفاعی سربازانش ماند تا اسیر سربازان نازی گشت و شد آئینه تمام‌قد «حریف تمام دقایق بودن»

آخر این که ضعف و فنور چنان نازک و شکستنی کرده بود این سرزمین بلاکش را که لندن‌نشینان و دقیق‌تر شخص لرد کرزن، می‌خواستند «حمید میرزا» افسر نیروی دریایی بریتانیا و فرزند محمد

حسن میرزا قاجار ولیعهد و برادر ناکام احمد شاه قاجار را باز در ایران بر تخت کیانی بنشانند! اما حمیدخان یک لرد تمام عیار بریتانیایی بود و حتی یک کلمه پارسی نمی‌دانست! و باز محمد علی فروغی خود را به میان انداخت که این کار صلاح نیست. و صلاح یک مملکت و امن و ایمنش از هجوم ملخ‌های ناگوار اجنبی در سایه‌ی سلاح پرتوان، مردمان کامور و بهره‌ور که شریک نیک و تنگ سرزمین حاصل می‌آید، نه هیچ لاف و گزاف دیگر که به نیکویی شهریور ۱۳۲۰ نماینگر این مفهوم بود.

□ آبه شینزو به آب نگریست!

آبه شینزو نخست وزیر امپراطوری ژاپن اعلام داشت که به علت ابتلا به ناخوشی پیش رونده از سمتش کناره گیری خواهد کرد. آقای شینزو که اخیرترین تصویرش در ذهنیت ایرانی سفرش به تهران و گفتگو با رهبر معظم انقلاب است، به سنت ژاپنی احتمالاً دیگر به سیاست باز نخواهد گشت و به رسم یک سنت دیرپای ژاپنی به آب خیره خواهد شد. این رویه کنایه از بریدن از تعلقات روزمره و تامل و بازکاوی خویشتن خویش و انجام کار خویشتن است. و احتمالاً برای اهل سیاست که زمانی دیرپا را به پرداختن به امور آن دیگری یا دیگران سپری کرده اند این خود از دشوارترین امور است.

- آقای شینزو علت تصمیم مخود را مختل نشدن تصمیم گیری های سترگی دانسته که بر شانه و در میانه دستان نخست وزیر است و پنداشته که «هیئات اگر ترک بردارد کاسه تدبیر امور!» این را بگذارید کنار کنار عبدالعزیز بوتفلیقه رئیس جمهور ابدی نمای سابق الجزایر که در حالت نیمه بیهوشی و پس از چهاردهه حکمرانی یکسره هم دست از توسن قدرت نمی کشید. سرزمین سعودی کنون شاهد امارت ملک سلمان است که بسیاری معاشرانش معترفند سخنانش گاه به هدیان های پاره پاره می ماند و میان هر دیدار چند چرت شبه موت هم می زند. به حساب بیاورید در ساختار منحصر و محبوس در فرد چینی کیفیتی از یک شخص برای بمباران یمن و هزارو یک بلیه و پیشامد تصمیم می گیرد. در

همین ژاپن چند دهه قبل در اثر افساد حکمرانی چنان قدرت در دست چند ژنرال سخت سر چون دریاسالار توژو مانده بود که امراطور وقت هیرو هیتو هم نتوانست مانع ورود و تداوم حضور بی‌معنی در جنگ جهانی دوم شود تا فاجعه بمباران اتمی کشور رخ داد و شد آن چه نباید می‌شد. اما تجربه و علاقه به آموختن از دیگران به آدمیان در سرزمین آفتاب تابان آموخت که آن سان حکمرانی حکایت کاشت باد و درویدن طوفان است، امپراطوری آباد و صنعتی ژاپن که برآمده از عصر میجی بود شد زمین سوخته که تا هنوز اجازه داشتن یک ارتش مستقل ملی را ندارد. پس تجربه آموختند و امروز به راه دیگر می‌روند.

– برخی اهالی قبیله سیاست چنان فربه‌اند به دانایی که حضورشان فخر سریر سیاست است و با کناره‌گیری یا دوری دستشان از لهیب آتش صدرنشینی به یکباره تمام نمی‌شوند و باز می‌درخشند یا می‌نویسند. نهایت آن است که زمانی برای پرداختن به خود می‌یابند و لذات معمول زندگی که هیمنه و محدوده‌ی قدرت از ایشان دریغ کرده بود نیک باز می‌یابند. می‌شوند یکی مثل نلسون ماندلا که تنها چهار سال کار سیاسی رسمی در جامه ریاست جمهوری برتن کرد و تا بیش از سه دهه پس از آن زیست و پرثمر هم زندگانی را پیمود. اما برای آنان که تهی‌اند به اندوخته‌های درونی – انسانی سیاست و منصب یگانه و تنها مقصد و مقصود است و بی‌آن هیچ‌اند و به روایت حکیم آرمیده در طوس در هجویه سلطان محمود غزنوی «کف شاه محمود عالی تبار/ نه اندر نه آمد سه اندر چهار».

– احمد قوام سیاستمدار شهیر عصر مشروطه و کاتب فرمان مظفرالدین شاه برای پذیرفتن خواست مشروطه‌چیان در پیرانه سر چنان‌که

اطرافیان‌ش از جمله مرحوم رضا سجادی گوینده رادیو تهران روایت می‌کنند در حالتی که بیشتر روز را در اغما بود و در حین انتظار در سفارت آلمان برای رفتن به کاخ مرمر و ملاقات با پادشاه چنان هوش از دست داد که گمان بی‌جان شدنش سفیر را موحش کرد، در آن حال به میانه میدان سیاست دوید و فرمان نخست‌وزیری و جان‌شینی محمد مصدق را پذیرفت و اطلاعیه کشتیان را سیاستی دیگر آمد نیز صادر نمود و هیچ هم‌نگران تصمیمات و تدابیر مهم نبود! این که در سی تیر چه خون‌ها بر زمین نقش بست و چه نهیب‌ها از فشنگ و قن‌داق به آسمان رفت هم محل اعتنا نبود! «سر خم می‌سلامت شکند اگر سبویی!» - سعود الفیصل برای نزدیک به چهاردهه وزیر خارجه سعودی را بر عهده داشت و پس از آن که به جبر محمد بن سلمان جوان کرسی نسق‌زده به نام را به عادل الجبیر داد چندان نزیست و اندکی پس از فرونهادن آن بالانشینی زندگی را بدرود گفت. این‌که چنان دلبسته و وابسته باشی که جز در ردای زربفت سمت و سیاست هیچ از تو باقی نماند حکایت همین است که النهایه نامی می‌شوی در تاریخ نه نویسنده یک کتاب تاریخی.

- دست آخر این که سیاست به سبب سروکار داشتن با میزان و مقداری از پنهان‌کاری و پرده‌پوشی همواره پرده‌ای از رازآلودگی و مهابت اهلش را در باور آدمیان باورمند به «سیاست پدر و مادر ندارد» ایجاد می‌کند. اما سیاسیون نیز چون دیگران از قبیله آدمیان‌اند و گاه بیماری و تن رنجوری و ملال چون همه دیگران از ادامه کار بازشان می‌دارد. گاه چون خانم مرکل در یک دیدار رسمی می‌لرزند و گاه ناخوشی چنین ناگزیرشان که قبل از اتمام دوره قانونی مشابه آقای نخست‌وزیر ژاپن اعلان کناره‌گیری می‌کنند.

□ سبوی سوراخ سیاست عموسام

این روزهای سیاست در ایالات متحده نمایشگر یک زوال فراگیر در میانه‌ای بنام فرمانروایی و سیاست است که قبل‌تر از این کمتر چنین هویدا در پیش چشم مردمان به نمایش گذاشته شده بود. این‌که در مناظره‌های انتخاباتی که بواسطه شیوع کرونا بیشتر از پشت مانیتور صورت می‌گیرند دو مرد بالای هفتاد سال که این آخرین و بالاترین بخت‌آزمایی سیاسی‌شان است چنین بی‌پروا به هم می‌تازند و می‌نوازند خود شاید حکایت از شور شدن آش‌چنان باشد که فغان‌آشپز هم به آسمان رسیده است. نسبت‌هایی که از سوی این دو مرد و منصوبان و نزدیکانشان نثار یکدیگر می‌شود بیشتر از مناسبت دو نامزد ریاست جمهوری به دوئل بیلی کید و آل‌کاپون از بدنام‌ترین تبهکاران غرب وحشی می‌ماند. اگر حتی درصدهای از این نسبت‌ها از تعدی و کج‌دستی تا تمایل به روس‌ها و... درست باشد جای این دو نه در میانه‌ی مهم‌ترین کارزار سیاسی که در زندان آلکاتراز با محافظت‌های امنیتی مضاعف است. خود این مشتاقان و مترصدان تمدید یا تصاحب کاخ سفید بهتر و دقیق‌تر می‌دانند که بیش نسبت‌هایی که به یکدیگر نثار می‌کنند ریشه در حقیقت ندارد یا مثال تمام «برای یک دکمه پالتو دوختن است» اما چرا مناظره به مجادله و نزاع تا این حد بی‌پروا کشیده شده است؟

اول: دیگر رویافروشی و مبهم‌گویی در سیاست چندان اعتباری ندارد و مردمان اگر رغبت به امر سیاسی نشان دهند یا برای دیدن یک تحول و

تغییر ملموس و مجسم است یا لذت بردن از سلاخی یک فیل سیاسی که سال‌ها در میدان سیاست بوده و حالا باید بشود مجسمه و علت‌العلل نامرادی و تقسیم ناعادلانه و فریب اتوکشیده‌ی دستگاه حاکم. نمونه آنچه دونالد ترامپ با خانم کلینتون در چهار سال قبل کرد و ثمره‌اش را هم دید. قبل‌تر می‌شد با شمشیر چوبی چون دون کیشوت ادای گلادیاتورها را در زمین سیاست درآورد و جماعتی را همراه کرد اما نخ نما شدن فرمول‌ها و مردمی که دم را غنیمت می‌شمرند و خوب و زود می‌خواهند دیگر تاب آن تاکتیک‌ها را ندارد، پس جای تیرهای مشقی را گلوله‌های جنگی می‌گیرند.

دوم: در جهان پیچیده که گاه یک معادله بی‌جواب و غامض است تنها نشان دادن یک مقصر برای وضعیت موجود می‌تواند تداوم سراب‌فروشی سیاسی را تضمین کند یا دست کم تسکین دهد. این که این سیاسیون میان مایه عملاً در مقابل تجمیع نود درصد ثروت آمریکا در دست یک جماعت محدود هیچ کاری نمی‌توانند یا نمی‌خواهند انجام دهند و اگر مالیات مضاعف یا محدودیتی هم اعمال کنند احتمالاً با کوچ سرمایه به شرق آسیا و یا تعدیل نیروی کار عملاً «سرکنگین صفر» خواهد افزود» باعث می‌شود ساده‌ترین پاسخ را برای اذهان خوکرده به وارونه‌نمایی و دوگانه‌سازی دیو و دلبر همان حملات بی‌امان به رقیب باشد. که‌های ای‌هال‌ناس ینگه دنیا! همه چیز به راحتی راه حل دارد و اگر نشده دلیلش این بایدن یا ترامپ است!

سوم: سیاسیون دیگر کمتر آن جذبه و مهابت چند دهه قبل را دارند. به مدد رسانه‌ها جماعت از آب خوردن و سر بالا رفتن آب و ابوعطا خواندن غورباقه‌های خانگی این جماعت مطلعند و آنان را کسی کمی

خوش شانس تر از خود می‌دانند و نه بیشتر. آن که چیرگی روحی و عظمت شخصیتی متوسط یا پایینی دارد برای رسیدن به هدف باید هر راه و چاهی را بیازماید تا شاید دوره‌ای ساکن کاخ سفید شود.

چهارم: تبدیل دموکراسی به بروکراسی و مجمع بزرگان و نخبگان به بندبازان و حاضری خوران انگار آفت سال‌های اخیر دموکراسی‌های معمر مغرب زمین گشته است. توزیع تاریخی ثروت و آموزش روند حکمرانی را مسیربندی و تداوم مشخصی می‌دهد و یکی مثل اوپاما هم تنها تفاوت سیمایی دارد و مقداری در قیاس با یکی چون ترامپ مبادی آداب تر است و گونه خط تولید یکسان است. و البته از این سیستم نهادینه جز این هم نمی‌زاید. اگر جماعت روزگاری برای رای دادن به کندی، شارل دوگل در جمهوری پنجم فرانسه خود پیشگام بودند برای کارمندان دستگاه سیاست و جویندگان دوربینی چون ترامپ و سارکوزی و... کسی تره‌ای خرد و سرکه‌ای نوش نخواهد کرد، پس باید مرتب هیزم این آتش را فراوانی و فزونی ببخشند که گفته‌اند برای اهل سیاست و هنر گاه بدنمایی برتر و بهتر از گمنامی است.

این روند حکایت از کارمندوار شدن بیشتر سیاست دارد. اگر رده‌های میانی حکمرانی برای این متوسط القامه‌ها مناسب باشد، یقیناً پیشانی سریر دولت انسان‌های جامع‌الاطراف و پرجذبه می‌طلبد که فقدان آنان با این روند احتمالاً بر تفرق اجتماعی و پراکندگی و جداسری‌های بیشتر دامن خواهد زد. دقت کنید به حرف‌های حیرت‌انگیزی که حکایت از عدم قبول شکست از سوی ترامپ یا بایدن و احتمال لزوم استفاده از نیروی نظامی برای برقراری نتیجه انتخابات حکایت دارد.

تمه کلام اینکه در بهترین دانشکده‌های ادبیات می‌توان شاعران واژه

۱۶۸ ■ «سیاست خارجی منزه» و چند مقاله دیگر

دان و تمیز پرورش داد اما هیچ حافظ و فردوسی را انتظار نباید کشید.
این حال امروز اهل سیاست در ینگه دنیا است.

در جهان جدید که پیوستگی و غموض غریب و روبه فزونی بر زندگی بشر حاکم است و به روایت مولانا راوی سترگ حکایت انسان حقیقت چون آینه‌ای بشکسته و هر تکه در کف کسی یا جماعتی ست. حشرو نشر ناگزیر و البته مطبوع آدمیان و امرا در قامت دولت‌ها تفسیر می‌شود. مفهومی به نام سیاست خارجی یا تنظیم و ترمیم رابطه دستگاه سیاست خارجی کشورها با یکدیگر حائز اهمیت رو به تزایدی است. ایران زمین با دیرپایی تاریخی و طعم طمعی که همواره در کام اغیار برای چیرگی و «کنام پلنگان و شیران» نمودنش از درازنای تورانیان تا عبرانیان و البته امریکاییان وجود داشته ناگزیر و ناگزیر باید به دنبال مرام و مشی یگانه و توأمان انسانی و جهانی در سوخت یا ساخت با عالم اطراف خویش باشد و بوده است هم.

ISBN:978-622-6190-38-1



91

786226

190381

